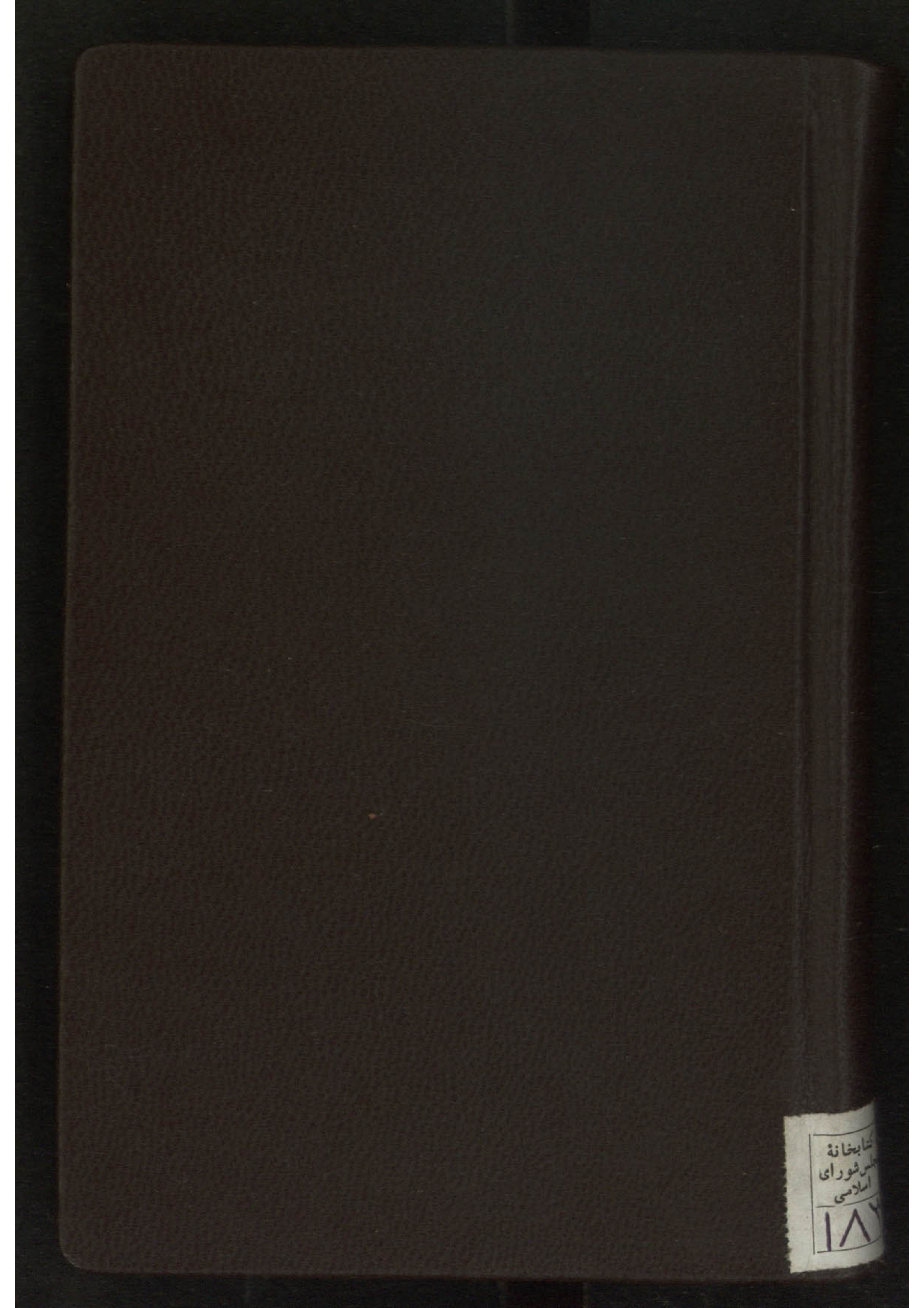
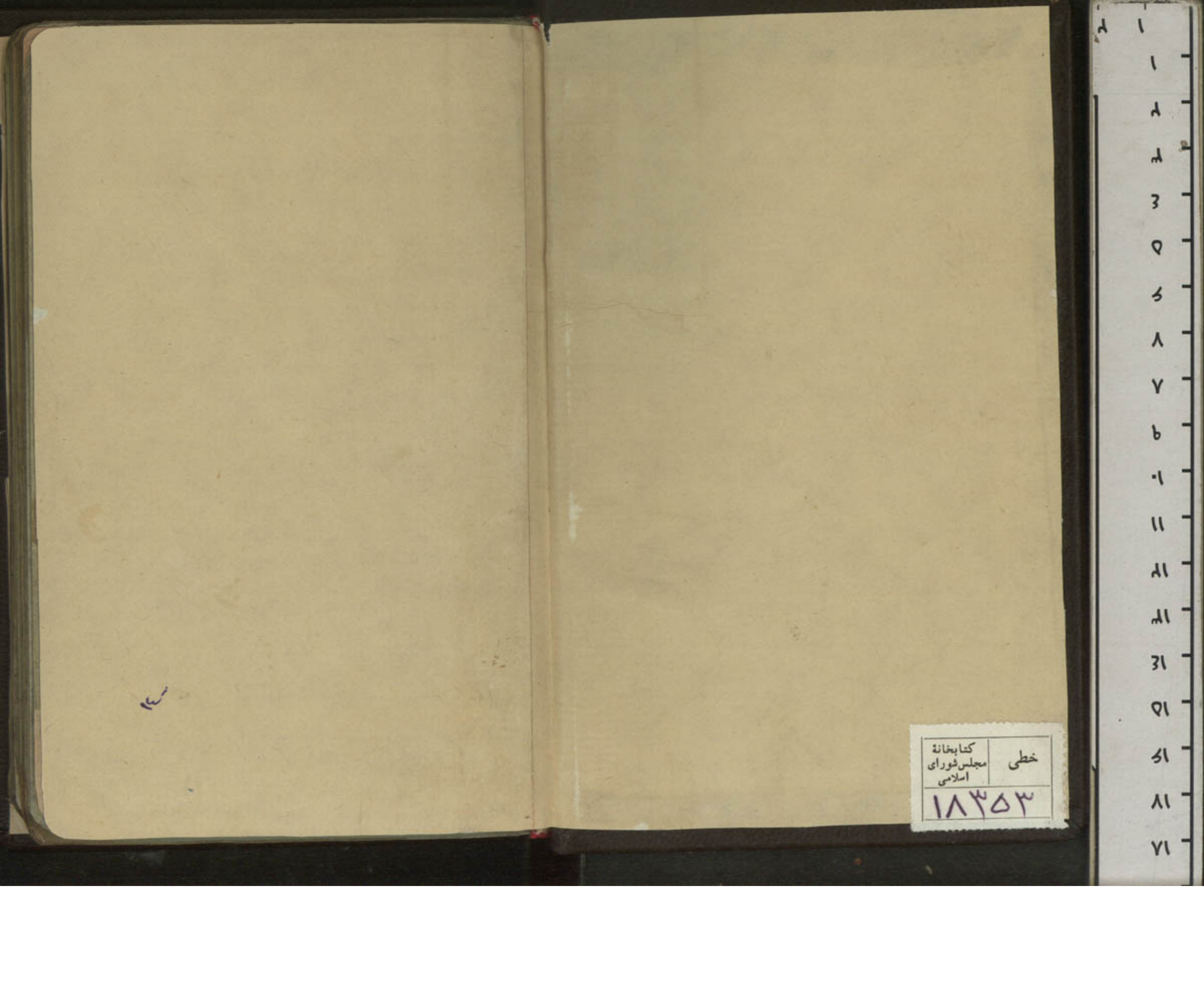
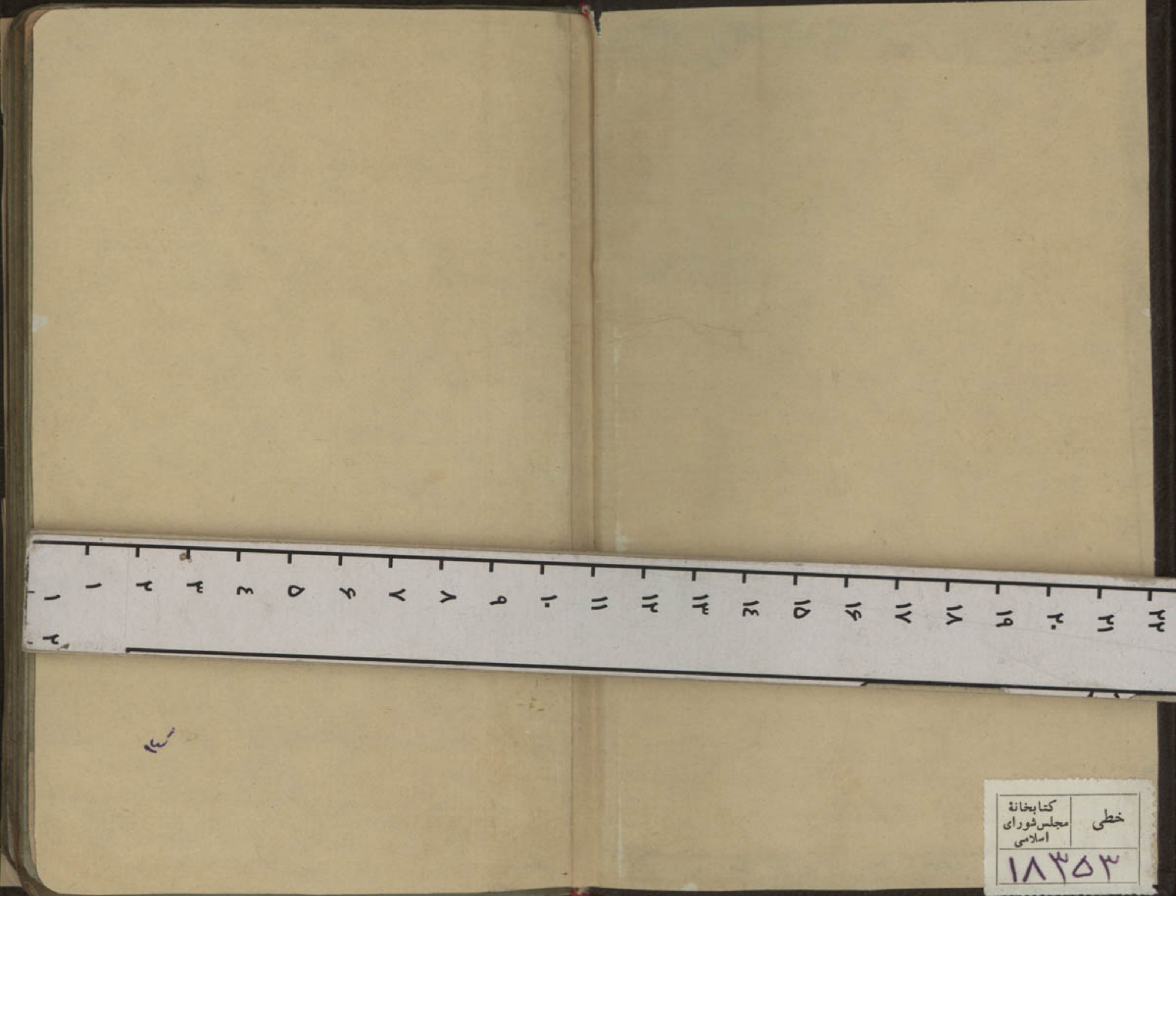
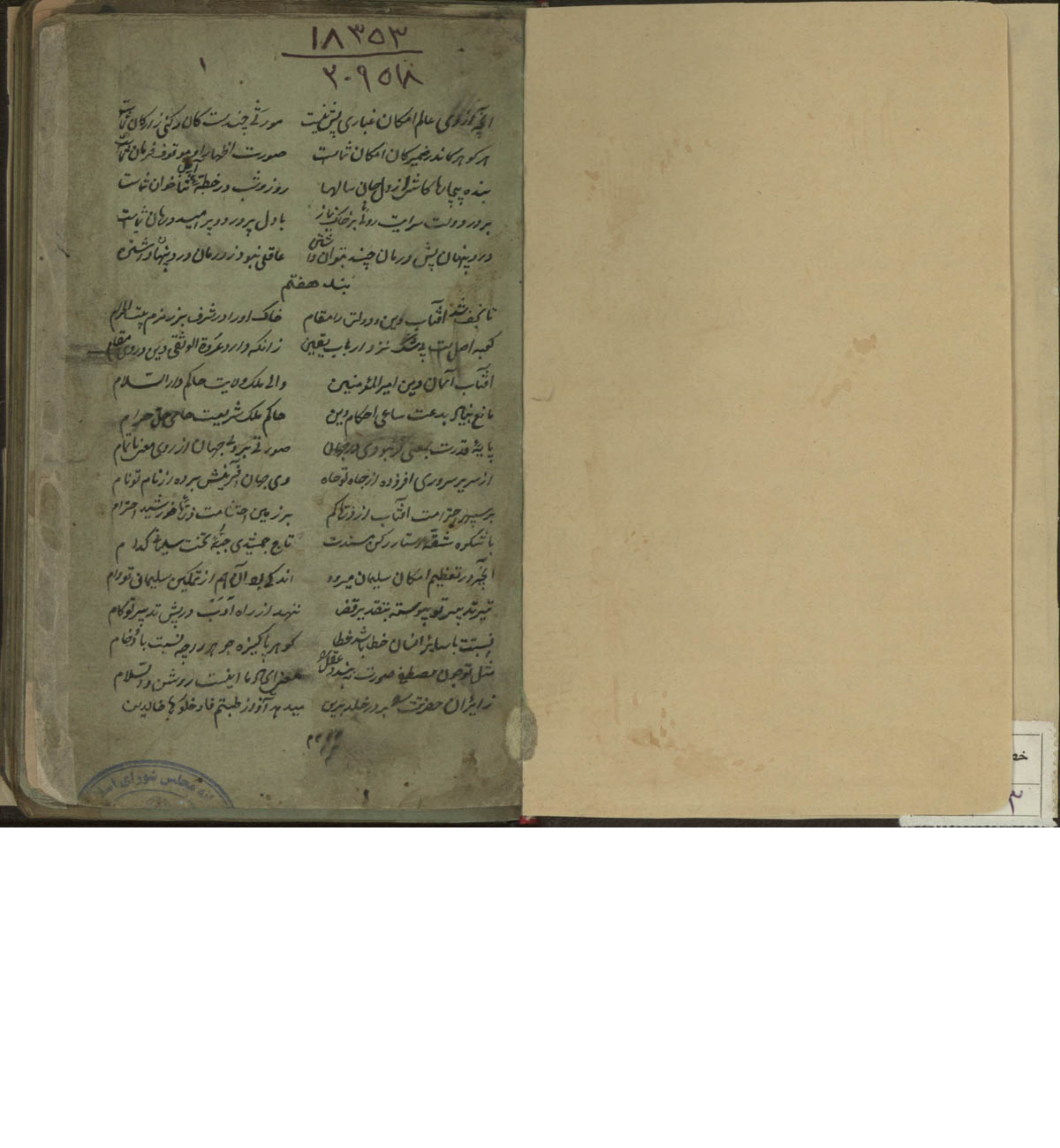



خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۳۵۳


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۳۵۳



۱

آنچه از روی عالم امکان غباری بیش نیست / صورتی چند است کان رنگی ز ارکان شماست
هر گوهر کاندر ضمیر کان امکان ثابت است / صورت اظهار او موقوف فرمان شماست
بنده بیچاره کاشف از دل و جان سالها / روز و شب در خطبه آیین ثناخوان شماست
بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز / با دل پر درد و پر امید و جان ثابت است
در دو جهان پیش درمان چنین بتوان داشتن / عاقلی نبود ز درمان درد پنهان داشتن

بند هفتم

تا کنف شد آفتاب دین و دولت را مقام / خاک او را در شرف بر زمزم بیت الحرام
کعبه اصل است یا سنگ نزد ارباب یقین / زانکه دارد عروة الوثقی دین در وی مقام
آفتاب آسمان دین امیر المؤمنین / والی ملک ولایت حاکم دار السلام
مانع بنیاد بدعت ساعی احکام دین / حاکم ملک شریعت ماحی حل حرام
پایه قدرت بجز عرش بودی در جهان / صورتی بر روی جهان از روی عز ناتمام
از سریر سروری افزوده از جاه تو جاه / وی جهان آفرینش برده از نام تو نام
بر سپهر احترامت آفتاب از ذره کم / بر زمین احتشامت ذره ای خورشید احترام
با شکوه شقه دستار رکن مسندت / تاج جمشیدی چه تخت سلیمانی کدام
آنچه در تعظیم امکان سلیمان میرود / اندکی بود آن هم از تمکین سلیمانی تو رام
تیر تدبیر تو پیوسته بتقدیر قضا / ننهد از راه ادب در پیش تدبیر تو گام
نسبت با سایر اشان خط باشد غلط / گوهر پاکیزه جوهر در چه نسبت با رخام
مثل تو چون مصطفی صورت نبندد عقل را / ای همه ایمن ارزش و السلام
زایران حضرت در خلد برین / میدهد آواز طبتم فادخلوها خالدین

۲۲۲

من کلام میرزا نظام [illegible] در شان حضرت امیر ع

ای شهنشاه دنی ملک و تندای کشور | والضحی روی و قمر طلعت و والنجم افسر
قل کفی تخت و فتحنا الم و دی سریر | عرش ایوان فلک فرش و ملایک لشکر
آسمان مسند و مه طلعت و خورشید جبین | لامکان سیر و فلک صدر و سیاره سپهر
کسوه فرق تو را آمده لولاک طراز | خلعت قد تو را آمده تاج لعمرک زیور
باز گردید بامر تو ز مغرب خورشید | وز اشارات تو شق گشته در افلاک قمر
از جبان تو روان گشته ینابیع حیات | وز کف سنگ ریزه آواز تسابیح حجر
خاک پایت همه سرتاج لقد کرمنا | گرد راهت همه سرمه ما زاغ البصر
طوطی گلشن تنزیل و ما ارسلناک | بلبل گلشن تبلیغ طه یاسین و زمر
در گلستان قم اللیل تو را فرد چشم اند | شمع تایید فصلی و لربک وانحر
بدر الم نشرح صدرک یک صدری که ترا | باشد اکلیل رفعنا لک ذکرک بر سر
کز طفیل تو ال نوری انسان | خلعت از احسن تقویم بکردی در بر
نبی امی مکی رسول مدنی | سید هاشمی الاصل قریشی گوهر
خواجه ختم رسل مهدی اکرم سبل | مقصد اقرا اقل سرور [illegible]
ماحی مدعی و [illegible] | حامی ملتی شافع یوم المحشر
کعبه محراب حرم قبله منبر مربع | مکه مولد و وطن یثرب بطحی منظر
مجمع علم عمل منزل قران حدیث | معدن حلم حیا مخزن آیات سینه
ساحت فرش حرم تو ملایک [illegible] | گروه جاروب درت طایر قدس شهپر
چرخ را نقش کف پای تو شد محراب | عرش را کرسی خدام تو باشد زیور
منطق الطیر سلیمان ز آموخته بود | هدهد لعل لبت شربت منقبت کوثر

[illegible]

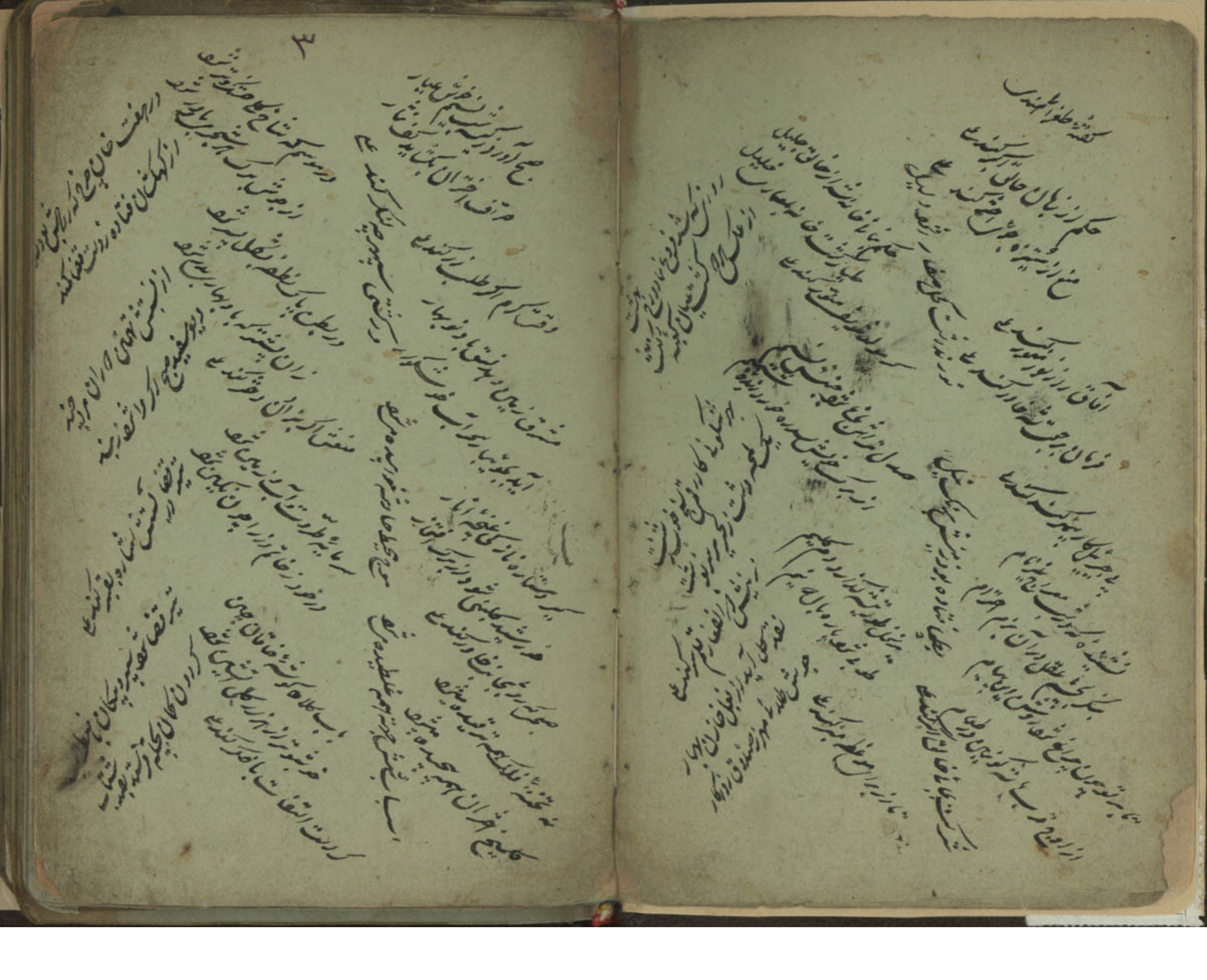
۲

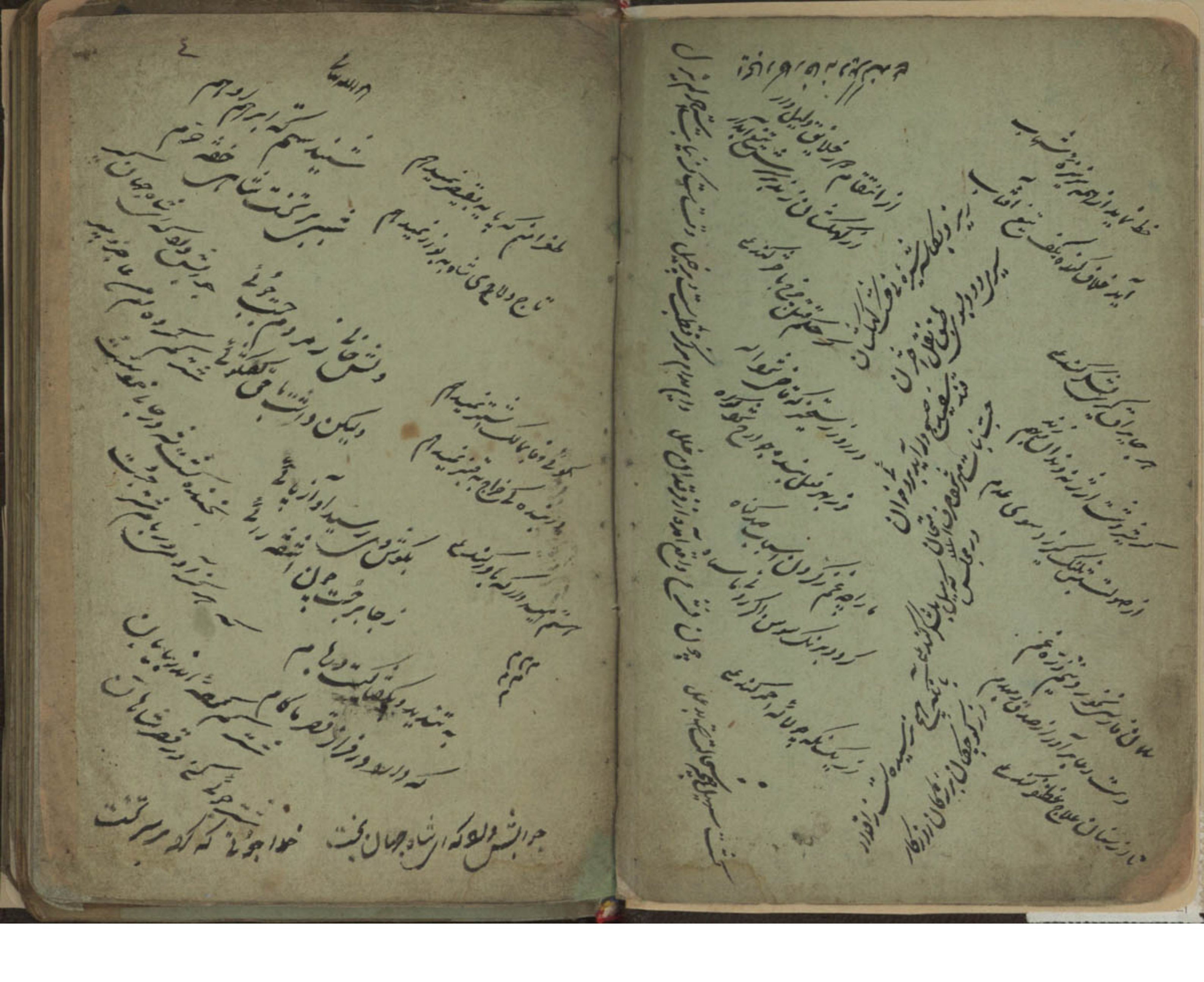
راز می لعل لبت شربت منقبت کوثر | بر گلستان رخت گلشن جنت محشر
ای بقد سرو و برخ شمع و بگیسو سنبل | بجبین ماه و بابرو مه و مهر و بلب شهد و شکر
چشمه نوش لبت وارث شهد شکر مالامال | درج یاقوت گهر توضیح لؤلؤ تر
بگشا درج عقیق و ز تحقیق بیانش | هست چینی ز درج عقیق تو حقیقت گوهر
بنده لمعه دیدار تو باشد خورشید | هندوی موی سمن بوی تو باشد عنبر
ذره از مشرق توحید تو [illegible] | برده از منبع لطف تو بجا لب کوثر
ای بدیده ره تعظیم تو جبرئیل امین | ای وصی ابن عم در ماد و لیث حیدر
وارث مرتبه منزل هارونی | شاه دلدل فرس و صاحب شمشیر دو سر
آنکه عمرو [illegible] | بهمان ضرب جدا ساخته ران از عنتر
جسته از خندق بر کنده در دیلم | لرزه انداخته بر پایه برج خیبر
اصل ایمان [illegible] | یک حسینی [illegible] حسن یک جعفر
للّه الحمد که در شارع شرع [illegible] | نیست غیر از [illegible] دین رهبر
در هوای هوس مدح تو و عترت آل | بشکند بال خرد و باز پرند از زر
یا نبی شده نظام از سر اخلاص یقین | در ولای تو و سلطان نجف بسته کمر

قال الحکیم الثنائی فی ذم العاویه والهاویه

داستان پسر هند شنید | که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او لب دندان پیمبر بشکست | مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بناحق حق داماد پیمبر بستد | پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد | لعن الله یزیدا و علی قوم یزید

تمام شد







چنانکه خدای تعالی خلقانرا از هفت چیز آفرید [illegible]
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ
طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ تا آنجا که
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و هم رسول
فرمود که فَاسْجُدُوا عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ
چنانکه خدای تعالی بنده را از هفت چیز آفرید
فرمود که سجده بر هفت اعضا کنید تا حق تعالی شکر هفت
چیز کرده شود و نماز پنج وقت از آن سبب است که
ابراهیم را فرمود که خانه کعبه بنا کند ابراهیم گفت
بار خدایا خانه کعبه معظم را از زر بنا کنم یا از سیم

ندا [illegible] باری که ما را خانه از زر و سیم نمی‌باید

بلکه [illegible] و سنگهاست خانه را فرمود از پنج کوه

آورد کند از آن پنج کوه یکی از کوه سینا و یکی از کوه [illegible]

و یکی جودی و یکی [illegible] [illegible] ز ... که ما [illegible]

با هم بنا [illegible] هر که [illegible] پنج وقت نماز

با خلاف روی فرا آن خانه کند [illegible] من [illegible]

[illegible] طاعت [illegible] [illegible]

[illegible] تا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خلاص کرد [illegible] نماز فرض [illegible] رکعت

از آن [illegible] حضرت محمد [illegible] [illegible]

[illegible] مبارک با خود فرمود [illegible]

[illegible] بود [illegible] بر عقب [illegible]

در رسید مبارک خود [illegible] [illegible]

در عارض [illegible] حضرت سفید شد در حال [illegible] علیه السلام

در رسید گفت یا محمد بشارت باد ترا که [illegible]

با [illegible] هفده [illegible] که در عارض [illegible] سفید شده از

[illegible] تو [illegible] نماز

این هفده رکعت [illegible] [illegible]

[illegible] حق تعالی فرمود که یا [illegible]

هفده رکعت نماز را با هفت [illegible] بجا آرد [illegible]

حرکت اندام تو را با هفت کس از کسان تو راز
ارکان حرج آمد که ایشان را مختلف بودن نماز چه
از آن است که حق تعالی در کلام خود فرمود که جاعل
الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی
وثلاث وربٰع حق تعالی فرمود که فرشتگان را
آفریدم که بعضی را دو پر هست و بعضی را سه پر و
بعضی را چهار پر یا محمد چون امت تو این نماز وقت
نماز را بجای آرند با ایشان ملائکه در ثواب شریک
باشند اما سبب آن است که حق تعالی در کلام مجید فرمود
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون

یعنی

بسبب

7

یعنی هیچ چیز نیست الا آنکه به حمد او تسبیح
کند و تسبیح گوید و درختان ایستاده خدا را
سجده و تسبیح میکنند و بعضی حیوانات دایم
در رکوع اند چون گاو و گوسفند و بعضی در سجود اند
چون مار و مور حق تعالی آدمی را جمیع آن ایجاد کرده
که عبادت از این یک گشت تا فضیلت ثواب همه
مخلوقات را دریافت باشد و با جمله برابر باشد اما
قیام به یکبارگی هیچ یکی و سجود و از آن سبب آنکه آیت
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به معراج
میرفت فرشتگان دید که خدا را رکوع و سجود و قیام

و بعضی در سجود دو صف شدند حق تعالی آنحضرت که تا روز قیا
مت بر پشت یکدیگر بوده باشند چون حضرت رسول
آنجا رسید آنها که در قیام و رکوع بودند جمال با
کمال حضرت رسول ص دیدند و طواف کردند و آنها که در
سجود بودند حق تعالی را نالیدند که یا رب زیارت
جمال آنحضرت آرزوی ماست اجازت ده تا ما هم دیدار
عالم آرا یافتند زیارت کردند و باز سجده شدند ازین
سبب است که در قیام یکی و در رکوع یکی و سجده دو بار که نماز
[illegible] حق سبحانه و تعالی ثواب سجده فرشتگان
برایشان کرده اما [illegible] ازان سبب است که
حضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسجد می رفتند
از برای نماز جماعت قراءت بلند میخواندند میرفتند
حکایت و حدیث بسیار میکردند تا رسول ص نماز را
قطع کنند و مشغول حکایت شود پس حق تعالی فرمود
که نماز پیشین و عصر را آهسته گذارید و نماز شام
و خفتن و صبح را قرائت بلند پس حضرت رسول ص آن نماز را بلند
خوانند سؤال چه معنی دارد که دهم محرم را عاشورا
خوانند جواب آنکه عاشورا را از عشر گرفته اند و عشر
ده را گویند و ده پیغمبر را درین روز خلاصی و
نجات داده اند اول توبه آدم درین روز قبول ش

سوال
جواب

و دعای نوح در این روز به اجابت شد و ابراهیم
در این روز از منجنیق نمرود خلاص یافت و موسی
در این روز از غرق شدن امان یافت و داود
در این روز توبهٔ او قبول شد و عیسی در این روز
با آسمان رفت تا بدانم بدین سببها شد که روز
را عاشورا نام نهادند سؤال چرا هفده رکعت
نماز شبانه روز نیست چرا بیست و پنج نیست
جواب چونکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به لفظ
مبارک فرموده است که چون مرد با حلال خود جمع
شود حق تعالی از آب مرد چهار چیز تولد کند اول مغز

چونکه

دوم خون سیم رگ چهارم پی و از آب
زن نیز چهار چیز تولد کند اول پوست دوم گوشت
سیم استخوان چهارم پیه و حق تعالی نیز از صنع
و قدرت خود هبه ها اول بینائی دوم شنوائی سیم
گویائی چهارم نیروائی پنجم روانی ششم بویائی هفتم دانائی
هشتم عقل چون این هشت را دهند هشت ضم کنیم
شانزده میشود و یک چیز دیگر روح پاک است و فرض
کرد با او ضم کنی هفده میشود بسبب این است که ایشان را
مصلی گشته اند و برانند که این سبب هفده رکعت
الست بی بلا و نقصان است سؤال چه معنی دارد که دین

روزها آن پیغمبران با نجاست و خلاف وقت بود و خانه
دان رسول خدا را تعزیت جواب آنکه پیغمبران را
در این روزها نجاست بوده و خانه رسول الله
همه درجات بود و ختام درجات فاطمه زهرا است
از ختام نجاست در پیش این بود خانه دان نبوت شکر و سبب است
و شادی که شهیدان کربلا خانه‌های صوفیان در بهشت
[illegible] اند و نماز و نعمت رسید سوال چه عبرت
دارد که کارد حلقوم اسمعیل پیغمبر را نه برید و حلقوم
امام حسین علیه السلام را برید جواب آنکه کارد
حلقوم اسمعیل علیه السلام نبرید ناخشنت از بهر آنکه در

پیغمبر اسمعیل نور پاک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم درست
آن نور که در صلب او بود کارد را مجال بریدن نبود
و در صلب امام حسین آن نبود لاجرم حلق که دیگر
آنکه اسمعیل را پدر از بهر خدا تعالی قربان میکرد و
حق سبحانه و تعالی نیز نخواست که فرزند از پدر جدا
شود و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه رضی الله
عنها که از دار فنا نقل کرده نه کارد حلق حسین را قرینه
بریده می رسانند سوال چون است که حلق جهتر
عالم را از لقمه حرام خطا رسید بهم دارد نگاه داشت
وا از زهر نگاه نه داشت جواب زهر خطا در بدن

دارد و وقت [illegible] جان زنده جان را عوض [illegible]
و در بهشت العوض بهشت دیگر آنکه کسی که حرام بود
بلکه میرد و چون [illegible] میرد شهید مرده [illegible]
به [illegible] بود سوال چه حکمت است که عید
فطر در آخر ماه مبارک رمضان است و عید قربان
در ده ذی الحجه جواب چنین گفته اند که چون آدم علیه السلام
در روز عید فطر در بهشت آورده اند ملائکه بر جان
او جمع آمده اند و زیارت کرده اند ما نیز بموافقت ملائکه
جمع میشویم بر طاعت و روز عید قربان آن است
که جان ما در [illegible] از بهشت آورده اند ملائکه جمع

شده اند

شده اند و بر آن گرد آمده ما نیز بموافقت ایشان جمع میشویم
ذکر میگوییم و قربان میکنیم سوال عید را چرا عید گفته اند
جواب عید از عود گرفته اند در لغت عرب
باز گشتن را گویند و این روز عید روز نسبت که جانها
از بهشت بیرون می آیند و [illegible] گردند
در حضرت که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از قندیل
آویخته اند جبرئیل بفرمان رب العزة گوید ای
جان پاک محمد [illegible] بیا بزمین روی [illegible] خود
به بینی [illegible] جبرئیل [illegible] فرشتگان نیز در زینت
[illegible] چنین جان پاک محمد عم قصه [illegible] کنند

جانهای مؤمنان گویند یا رسول الله ما نیز همراه خود

بر بر زمین که کالبدهای ما نیز از ما جدا مانده زنده

و روزی ما را باشد از صحبت ...

و ای ... بتیم که یکبار دیگر با تن قالب در آیم ای رسول

الله زینهار دستور ده ... تا برویم

بکار ایشان و هر کس بخود رود و بکالبدهای خود

ریزنده و پوسیده قوت و قیمت تو کجاست و ...

بنام خود خوانند چشم را گویند بینائی تو کجاست ...

گویند کبر تو کجاست و زبان حال ... کالبدهای ...

و ریزیده گویند ما در آرزو و بیم که یکبار دیگر ...

و اهلس

و اهلس گویم مجال گفتن نیست و خواهم که چون گفتم

مجال گفتن ندارم پس جانها در آن روز با کالبدها

خود باز گردانند بدین معنی آن روزها را روز عید گویند

لیک تکبیرها که در روز عید میگویند بسبب چه

باشد چنین گفته اند که امام حسین و امام

حسن علیهم السلام در ابتدای کودکی تازه سخن

آمده بودند هنوز سخن را به تمامی نمیگفتند روز

کوچک مهتر عالم محمد مصطفی صلعم را دل مشغول ایشان بود

که روز عید ایشان را بنماز عید برد پس رسول صلعم

و آله وسلم ایشان را بیاورد مهتر عالم تکبیر میگفت ایشان

نیز هر گه مینگفتند حضرت رسول الله پیغمبر از ایشان را می‌دید
از ایشان دل دیگر باشی که هر دو یک سوار ایشان نیز میگفتند
چیزی از آن یکی از مهتر عالم پیغمبران مگر زیاد کسی
بنا بر این هر یاران روز عید مگر زینه سؤال روز عرفه را
چرا عرفه گویند جواب از بهر آنکه چون ابراهیم
کعبه تمام شد فرا بنا کرد بفرمان خدای تعالی جبرئیل
در آن روز احکام و افعال حج بابراهیم آموخت
و میگفت که عرفت و عرفه مشتق از عرفات است
و عرفات نشان حضرت چون ابراهیم دید این روز
میگفت عرفت یعنی شناختم بدین سبب

روز

روز عرفه گویند سؤال چه حکمت است که قربان گوسفند
از گاو و شتر روا است و قربان گاو و شتر از هفت کس
جواب از بهر آنکه گاو و شتر رنج کشت و بار کشتی
خلق بکار برده و یک زمین کار کرده و آنگاه گوسفند بار
کشیده نیست چون گاو و شتر رنج کشیده‌اند زبرکت
رنج کشیدن ایشان زیادت طاعت ایشان
رسید دیگر آنکه گاو و شتر بزرگ جثه دارد و هفت طبقه
زمین بار بر شاخ گرفته است بر داشته نیز او را
داده تا روز باز خواست حق تعالی میفرماید که هر که
گاو را قربان کند من که خدای و ندم بمقام هفت

طبقهٔ زمین ثواب در دیوان اعمال او بنویسیم

سؤال چه سبب است که قرص آفتاب کم
نمیشود و قرص ماه زیاد و کم میشود جواب زیرا که
آفتاب هر شب به زیر عرش میرود و حق تعالی را سجده
میکند به برکت آن سجده نور وی بر قرار است و کم نمیشود
و ماه تا به شب چهاردهم به زیر عرش میرود و
حق تعالی را سجده میکند بعد از آن روز بروز کم
میشود باز تا شب چهاردهم سؤال ایمان کسبست
یا عطا اگر عطا باشد حق تعالی کرامت چه حاجت
عطا کند باز [illegible] و اگر کسبست بنده هرگز ایمان

ورزیده

14

ورزیدهٔ خود را به دولت نگذارد جواب ایمان هم
کسبست و هم عطا کسب آنست که به نیکوی گیرند
و کلمهٔ توحید بگوید عطای خدای تعالی آنست که از روز
کشته تا بنده در ذکر توحید رو با بگوید [illegible] تا بنده
بسیار باغ که نشته بر پای خود زند [illegible] چون دولت
معرفت برگردد شقاوت سعادت در اندازد والله اعلم
سؤال چون خدای تعالی میداند که بنده در گور چگونه
رفته است سؤال منکر و نکیر چیست جواب از بهر
آنکه حق تعالی میخواهد که عدل خویش را اظهار کند
و بر تو در آنجا گویند که با ایمان رفتی و از جواب منکر

زن مکر زن دل مردم ربودن است
زنان را کسی ... که مکر عظیم است

نگیرد و نماند **سؤال** چه حکمت که خدای تعالی درهای بهشت
هشت در آفریده است و درهای دوزخ را هفت در
جواب از بهر آنکه بر خلایق ظاهر شود که آثار رحمت
او از آثار عقوبت او بیشترست دیگر آنکه آدم را
هفت اندام است هر که با اندامی گناه کند در از
درهای دوزخ بروی گشاده گردد و دری از درهای بهشت
بروی بسته شود اگر بهشت را نیز هفت در بودی
چون با هفت در بسته شدی دیگر راه نماندی و بنده
محروم شدی چون حق تعالی در هشتم از فضل خود
آفریده که اگر بنده من از هفت در محروم ماند از این نا امید

نشود

شود بعد فضل امید دارم که از درین قصور بهشت
در آورم فیما بعد قرارم سؤال نوح علیه السلام
نام او چه بود چرا نوح نام نهادند **جواب** آنکه
نوح مشتق از نوحه است و نوح چندان نوحه
کرد که بدین نام خواندندش و سبب نوحه این
بود که روزی سگی را بدید و گفت چه زشت
سگیست این سگ حق تعالی آن سگ را زبان داد
و آن سگ با نوح در سخن آمد و گفت بر نقش
من عیب میکنی یا بر نقاش اگر عیب میکنی تو دانی
اگر بر نقاش عیب میکنی در دست من نیست

نوح از آن گفتن چندان گریست که نام وی را
نوح نهادند **سؤال** حق تعالی فرموده است که
ان کید الشیطان کان ضعیفا یعنی مکر شیطان ضعیف
است در حق زنان میفرماید ان کیدکن عظیم
عظیم کید زنان عظیم است از کید شیطان
جواب زیرا که شیطان بیک لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم منهزم
میشود و زن به هزار لا اله الا الله منهزم نمیشود
دیگر چنین شخص پارسا بود شیطان بوی نزدیک
نیامد و چون پارسا نباشد احتیاج شیطان نبود

را ما

از مادرش چندان که جواب خلق ها بقامت و سنها
بود خواند چون نابر کرده خلق ها [illegible]
به بکر [illegible] تمام
والله اعلم بالصواب
حرره افقر [illegible]
سنه ۱۲۲۹

سؤال از امام که فرموده اند بر قول ابو حنیفه جایز
بچه ای ضعیف اقرار نمی آورد و کتاب ادا کرد [illegible]
وارد بعضی مسئلها اقرار ادا امام ابو حنیفه گفت هذا
اصح بکتاب [illegible] یعنی صاحب قبله [illegible] امام

فرمود صحیح نظر کنم بر قیاس تو تا بر حق باشد در قیاس
بدانی آیا قتل ناحق در نزد خدا تعالی بزرگتر باشد یا زنا ابو
حنیفه گفت که قتل ناحق بزرگتر است امام فرمود پس
چگونه راضی شده اند در ثبوت قتل ناحق بدو گواهی و راضی نشده
اند در زنا مگر بچهار گواه باز امام فرمود آیا نماز فاضل تر است
یا روزه ابو حنیفه گفت نماز فاضل تر است امام فرمود
پس واجب باشد بر قیاس قول تو بر حایض قضای آنچه فوت
شده باشد از نماز و روزه وقت حیض نه روزه و حال
آنکه واجب کرده اند نیست بر حایض قضای روزه را
نه نماز را باز امام فرمود آیا بول پلیدتر است یا منی ابو حنیفه
گفت

گفت بول پلیدتر است امام فرمود پس واجب
بودی بنا بر قول تو و بر حسب قیاس تو آنکه غسل کنند از
غسل کنند از برای بول نه از برای منی و حال آنکه حق تعالی
واجب کرده اند است غسل را از برای منی نه از برای
بول ابو حنیفه علیه الهاویه گفت من صاحب رایم
امام فرمود اگر مرد را غلامی باشد و زن خواهد که غلام
خود را زن بدهد و دخول کنند بر ایشان خواهد در
یک شب هر دو را زفاف کنند و ایشان را هر یک پسری بهم رسد
و لیکن اطراف آن شب فرو گیرد و لیکن در زنان بهم نبود و
پسر بمادر نشسته کدام یک از ایشان مالک شد و کدام یکی

مملوکست و کدام وارثست و کدام موروثست ابوحنیفه
کوز خورد و گفت بر خود من بالین عالم نیستم و من
صاحب علم حدود ام فرمود اگر مردی عمر صحیح
صحیح کور باشد کی ارزه یا مردی که دستهای او را قطع
کرده باشند درست کسی را قطع کند چگونه زکات
حد و دیت تو انه بعد ابوحنیفه سر در پیش افکند و
گفت من مردی ام عالم بهمه چیزها اینها باز کلام
فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی از برای موسی و هارون
در وقتی که ایشان را بفرعون میفرستاد که فقولا لعلّه
یتذکّر او یخشی گم بعض شاید که هدایت یابد لفظ

لعل

لعل از برای شکست و شک از عالم بجمیع معانی چگونه
متصور باشد ابوحنیفه عجز خود را اعتراف نمود امام
فرمود که اما مبدء آنکه قصور بسیاری بدانکه اصول
دین پنجست اوّل توحید یعنی خدای تعالی یکیست و دوّم
یکیست و دو نیست و حق بی منند و بیمانند
بدلیل آیهٔ قرآن قل هو الله احد دوم
عدلست یعنی خدای تعالی عادلست و ظالم نیست
و روا ظلم ندارد و هر ظلمی که واقع میشود از نفس بنده
میشود بدلیل آیهٔ قرآن که و ما الله یرید
ظلما للعباد سیوم نبوّت یعنی حضرت

صلی الله علیه و آله و سلم رسول برحق است و پیغمبر
آخر الزمان است و بعد از او پیغمبر دیگر نخواهد بود بدلیل
آیه قرآن وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ چهارم امامت یعنی
بعد از پیغمبر آخر الزمان امام برحق و خلیفه مطلق
حضرت علی ابن ابی طالب است با یازده فرزندش
که هر یک شفیع شیعیان دین و راهنمایان رهند بدلیل
آیه قرآن که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ پنجم معاد یعنی

مکلفان را

مکلفان را بمیرانند و باز زنده بگردانند و عمل خیر و شر را جزا
بدهند بدلیل آیه قرآن که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْ
تَىٰ و جای دیگر فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ
أَفْوَاجًا بدانکه فروع دین ده بود اول نماز
دوم روزه سوم خمس چهارم زکوة
پنجم حج ششم جهاد هفتم امر
بمعروف هشتم نهی بمنکر نهم تولا دهم تبرا
بدانکه چهار مسئله باید که امام بداند تا امامت تواند
کردن اول چون از امام سؤال کنند که تو امام
مایی یا امام خود جواب آن است که بگوید که امام تمام

و اما من فرزند است مسئله دوم آنست
که گوینده ما اقتدا بتو میکنیم تو اقتدا بکه میکنی جواب
آنست که بگوید که اقتدا من بکعبه و قرآن میباشد
مسئله سیم آنست که گوینده نماز ما بتو درست
است و نماز تو بکه درست میباشد جواب آنست
که بگوید نماز شما بمن درست میشود و نماز من بخدا
الله و علم است مسئله چهارم آنست که اگر
گوینده تو نماز خود میگذاری یا نماز ما گوید که نماز
خود میگذارم و اما حسن خالصه کنیم و اگر خدا نگوید ابتدا نمیکرد
هست نماز خواند نا امام والله اعلم بالصواب تمام شد

در وقت ... تاریخ ...

۲۰

رحمتند و پسران نعمت اند و حق تعالی عطا میکند
بهشت را سبب بهشت نه سبب رحمت و از جمله نعمتها
بلخدا اگر شکی در آنکه نیست باقی ماندن بدلیل قول
امام جعفر الصادق منقولست که فرزند کودک در عقبا
بفرستند بهتر است از هفتاد فرزند که باقی بماند که بعد از آن
امید خدا بخدمت جناب پیغمبر رسند ای مسلمانان
فرزندان خود را ختنه بکنید و سعی کنید که اول حق ایشان
اینست تا چهل روز تا چهار ماه هرگاه بمیرند در بهشت
از جمله کافر و یهود جدا میشوند و فرشته است
که سعادت نیک بختی مرد چهار چیز است یکی زن صالحه
دوم فرزندان نیکوکار باشند سیم چهارم اینکه زندگی و معاش
او در وطن و یار او میگذرد نباید که بغربت برود
فرموده است که فرزند گل است و دو گل من حسن و حسین
و فرموده است که یک رکعت نماز که خدا بهتر است از هزار
رکعت که عزب باشد و نفس کشیدن مرد زن دار در دنیا
بهتر است از عبادت هفتاد عزب و از حضرت رسول صلعم
منقول است که در سلام گفتن هفتاد حسنه است شصت
نه برای آن کسی است که سلام گفته یک حسنه برای جواب دادند

در سلام جواب

وفرموده است که از جملهٔ چیزها که آمرزش را واجب میگرداند
سلام کردن و با خلق سخن نیکو گفتن است
و از امام جعفر الصادق منقولست که هرگاه داخل خانهٔ
خود شوی هر چند در آنخانه کسی نباشد بگو بسم الله
والسلام علی رسول الله و چون بگوئی شیطان
از منزل دور میشوند باید سواره پیاده را سلام کند
و ایستاده بر نشسته سلام کند سخنی دیگر است
که بگوید حق تعالی در سورهٔ والضحی فرموده است
واما السائل فلا تنهر یعنی سوال کننده منع مکن
و چیزها با گوارا با و بده اگر چه بقدر خرما باشد
مرویست از حضرت پیغمبر ما محمد صلعم که حق همسایگان
بسیارست اوّلا ۳ حق خانه همسایه دارند بسیار زشتی
وارید فرموده است طلب روزی حلال کردن تا اگر بمیرد
آمرزیده شود وفرموده است که کسی از زحمت و شفقت
دست خود روزی و از پل صراط مانند برق جهنده بگذرد
وفرموده که از زحمت دست خود روزی بخورد در
روز قیامت گشوده میشود برای او درهای بهشت و گفته
میشود با و داخل شو از هر یک ازین درها که خواهی
و این ثواب پیغمبرانرا خواهد یافت و حضرت حق تعالی

بحضرت

۲۱

رسول خدا را خطاب نموده با جهد عبادت
چنین است نه چندان طلب روزی هرگاه حلال هرگاه
خوردی و ناامیدی قیامت در حفظ من باشی
که اگر گرسنه باشی آنحال بندهٔ من باشد
وگفتند یا رسول الله بیان کن گفت قل هو الله
احد یعنی بگو یا محمد که اوست آنخدائی که از و
کون خداوندی است که مستجمع جمیع صفات و کمال
است و عقلها در ذات و صفات او حیرانست
و در خداوندی که شریک ندارد الله الصمد
یعنی خداوند بر حق است یعنی همهٔ خلق در امور
محتاج او یند و او محتاج بکسی نیست و همه امور
قایم مقام است لم یلد کسی از و متولد نشده است
چنانچه کفار میگفتند ملائکه دختران خدایند
ترسایان گفتند عیسی پسر خداست و یهودی
گفتند عزیز پسر خداست اگر نه بایست که جنسی باشد
و از حضرت امام حسن منقولست که تتمهٔ سوره
صمد است یعنی از آن چیزهای کثیفی که از آدم جدا شود
مانند فرزند و او غایط و بلغم و سایر کثافات

که جدا میشود از مخلوقین مثل خوره و گرسنگی و سیر
نمیباشد او را لم یلد یعنی زائیده نشده است او را
پدر و مادر و این رد است بر نصاری که عیسی را
زائیده شده بر هم خدا میدانند و موجه بذات خود است و از
حضرت پیغمبر فرموده که از عناصر بیرون میاید مانند
حیوان که از حیوان دیگر بهم میرسد و مانند چشم
بیرون میاید و شنوائی گوش بهم میرسد و بو
نمیدید که از بینی بیرون میاید و چشیدن که از
دهان بیرون میاید بلکه اوست خداوند صمد
و نه در چیزیست که مکان داشته باشد مانند جسم
که محتاج بمکانست و مانند عرض که محتاج بمحل
و نه چیزیست مانند پادشاهی بر تخت نشسته باشد
و لم یکن له کفوا احد یعنی احدیست و هیچ
از ممکنات مثل شبیه و نظیر او نیست نه جسم
که بلجام ماند و جوهریست که بجوهر شبیه باشد
که احدیست و بعد ۳ مرتبه بگوید کذلک
الله ربی یعنی خداوندی که پروردگار
در روایات مذکور شده که در اول
حمد و انا انزلناه بخوانند شفیع کردانند در

درگاه خدا

درگاه خدا و در رکعت دویم سوره حمد و سوره
دیگر بخوانند و بعد قنوت هرچه بعقل میرسد بخوانند
در زمان حضرت با رفعت نبوی در مکه
معظمه بمدینه مشرفه هجرت که پروردگار عالم
برای اعلای دین فرستاد و اسلام قوت گرفت
قوله الجمع گرفت و هر چند جماعت اشرار در
رفع سید ابرار و حیلها در کار بردن بجائی
نرسید و همواره از نشر اسلام منهزم و مغلوب
بودند جمعی از آن قوم سید روزگار را التفات
در مجدید ~~[illegible]~~ و تمهید نموده گوشه آرام
گرفتند و فکر کردند و رقعه نوشته اند بجهودان
خبر کردن که انیم دا ایجاد عوب بیمغ کرده و دین
مبین منسوخ کرد و خلق را از راه نبوت لوازم
نتوانیم آمدن و شما درین باب بما رفاقت
ندارید و هیچ حال در دین خود ثابت شد
و شما عزم دانید باید موافق کنید تا بجهت ترویج

وتبلیغ دین جدّ آباء خویش کنید و با ایشان
حرب کنیم عالم را فتنهٔ ایشان خالی نموده جمع
را از کید ایشان برهانیم چون این نامه بیهود
ان رسید در جواب نوشتند که آنچه در باب دعوی
کرده‌اید ما آن مرد را ندیدیم امّا میدانیم هرکه د
عوائی دلّه از روی حجّت و دلیل کند هرگاه
بر شما واضح باشد که دعوی او صادق نیست
و مطلب شما الزام او باشد امروز در میان فرقه
معلم و شعور در حفظ توراة و انجیل و ز
بور و کمال از حضرت عبدالله اسلام نیست
و او از جانب ما وکیل است و شما نیز وکیل
کنید تا برود با او مبالغه کند و دلیل کند و غیر
از عبدالله دیگر کسی بر نیاید آنگاه چون
کتاب یهودان خبر شد اینها رفتند بخدمت
عبدالله رفتند و کتاب را باو نموده ملتمس شدند
که ما نیز بوکالت قبول کردیم هرگاه ایشان ترا ملزم
کند تو بر نبوّت او شوی ما نیز موافقت کنیم مگر

اورا

اورا ملزم کرد بعد از این حجّت در نبوّت نداشته
باشد عبدالله چهار کتاب آسمانی را حافظ
بود و بر خواسته روانه شد و از این طرف خبر ا
جبرئیل بحضرت جناب پیغمبر رسانید گفت که
این مرد بسیار فاضل و کامل است و هزار مسئله
از تو سوال خواهد کرد آنگاه جمیع مسئله‌ها را جبرئیل
به پیغمبر صلعم شروع کرد و عبدالله آمد و آداب و سلام
کرد حضرت بزبان او سلام جواب داد و آنگاه
عبدالله گفت یا محمّد من از جانب یهودان
وکیلم آمده‌ام ترا هزار مسئله از تو بپرسم هرگاه
جواب گفتی ما هم مقرّ بنبوّت تو شده با تو
تابع شویم و الّا در این دعوی صادق نشویم
آنگاه حضرت گفت بگو هرچه دلت میآید
سوال کن عبدالله گفت مرا معلوم کن
تو رسولی یا نبیّی حضرت گفت من هم رسولم
هم نبی باز گفت پیغمبران چند گروه‌اند یا یک گروه

جهت آنکه پروردگار عالم وحی داده آنچه
گفت در پس پرده حجاب گفت مساجد
با یکی واقع شد یا دیگری واقع نشده مطلب
هم با علام و اخبار در ظاهر و باطن باز گفت
که خلایق را بدین خود میخوانی یا بدین خدا حضرت
گفت بدین خدا عبدالله گفت دین خدا کدامست
گفت مسلمانیست که خبر داده اند اِنَّ الدِّینَ
عِندَ اللهِ الاِسلام یعنی دین خدا مسلمانیست
در نزد
عبدالله گفت یا محمد بگو ایمان چیست گفت
ایمان تصدیق بود بوحدانیت خدا در دل
و اقرار بزبان عبدالله گفت دیگر بگو که شریعت
چند است حضرت گفت شریعت پنج قسم مقرر شد
چهار منسوخ شد و یکی باند که هر که شرع منست و
بعد ازین تقدیر نمی برد عبدالله گفت صدق یا محمد
دیگر بگو که مردم بهشت بسلام میروند یا بایمان
حضرت گفت بهر دو نوع زیرا که جمع مسلمانان آورده

مرده به بهشت

مرده به بهشت روند باز گفت بگو که پروردگار عالم
پیغمبران اولوالعزم را کتاب فرستاده است که منکم
ترا از کتابها و نامش چرا قرآنست گفت از بهر
آنکه بر من متفرق آمده است آیه بآیه و سوره بسوره
نازل شده عبدالله گفت صدقت یا رسول الله دیگر بگو
که چرا گویند که رحمت بر ختم خدا مقدمست گفت جهة
آنکه چون آدم صفی الله را روح بقالب آمد عطسه
خطاب کرد که یرحمک الله یعنی رحمت خدا بر تو آدم
گفت الحمد لله رب العالمین و از آدم شکر
آمد پیش از آنکه خطا آید عبدالله گفت صدقت
یا محمد دیگر بگو که آن چهار چیز که خدا بفضل خود آفرید
کدامست گفت اول بهشت دوم درخت طوبی سیم
آدم و حوا عبدالله گفت بگو که این مسایل تا
جواب از کجا میگوی گفت از جبرائیل و اسرافیل
از لوح محفوظ میبینند در لوح مینویسند بفرمان
خدای تعالی باز عبدالله گفت جبرئیل نرست یا ماده
و چه صفت و چه صورت دهد گفت نر است اگر
ماده میبود بحرم انبیا نبودی و نور در روی او

نبود نه پست و نه بلند بیست چهار پر دارد همه
یاقوت بافته و پوشش او رحمت خدا و ردای
کرامت و تمام او تسبیح است و امین خدا است
عبدالله گفت یا محمد بگو که کدام یکی است که دو نیست
و کدام سه نشود کدام سه که چهار نشود همچنین تا صد
حضرت گفت یکی خدا است که دو نشود که شریک ندارد الله
دویم حوا و آفتاب و ماهتاب و شب و روز سیم
موالید ثلاثه که حیوانات و جمادات و نباتات
چهارم عناصر اربع است که آب و آتش و خاک
و باد است پنجم کتابهای آسمانیست ششم آن
روز است که دنیا و ما فیها خلق شده است هفتم
آسمان و زمین است و ایام هفته و ایام سبعه که هفت
کواکب ستاره است که در زمان موسی علیه السلام
به قوم فرعون آمد نه که نوح بود که در قرآن آیه
که تلك عشرة کامله یازدهم برادران یوسف بودند
دوازدهم دوازده ماه است سیزدهم یوسف را [illegible]
درهم فروختند چهاردهم چهارده قندیلست که در عرش
آویخته و هر قندیلی پانصد ساله راه است پانزدهم ماه
مبارک

ماه مبارک رمضان که قرآن در عرش عظیم
با آسمان بدنیا آمده و بقدر حاجت جبرئیل آیه
به آیه و سوره به سوره میآورد شانزدهم
شانزده فرشته اند که در زیر عرش تمام سال
و ماه در قیام ایستاده اند و تسبیح میگردانند
هفدهم هفده اسم پروردگار است که میانه آسمان
زمین و آسمان دوزخ نوشته اند که اگر آن اسم
اعظم نبودی دوزخ بیک دمیدن تمام عالم را سوختی
هجدهم صحابه است که ما بین زمین و آسمان باشد
و اگر آفتاب لکه موضع نبودی جمیع کوه از تاب
آفتاب گداختی چه جای آدمی و حیوانات نوزدهم
نوزده زبانه دوزخ است که علیها تسعة عشر بیستم
رمضان است که زبور بجهت داود علیه نازل شد بیست
یکم معنای بعثت حضرت سلیمان است بیست دویم
ماه توبه داود دعا قبول حق شده است بیست سیم
ماه بود که از مریم عیسی روح الله وضع حمل شد
بیست چهارم ماه بود که حق تعالی ابدو سخن
گفت بیست پنجم ماه بود که توریت بموسی نازل شد

بیست هفتم ماه بود که در شکم ماهی شد بیست هشتم ماه
بود که یعقوب علیه السلام روشنی چشم یافت سی وعده روز
موسی بود چهلم لیله روز سیم با برگ زیتون روز هشتم
پنجاه روز قیامت که مقابله هزار سالست شصتم رکعت
زمین هست هفتاد که در زمان موسی علیه السلام بوده اند هشتاد
حد تازیانه خمر خورده هست نود جزو رحمت است
که پروردگار عالم هست صد صد جزو از آن
در دنیا آفرینش تا انقراض عالم در کار است
عبدالله گفت یا رسول الله دیگر بگو که پروردگار
عالم آدم را از چه چیز آفرید حضرت گفت از خاک
گفت خاک را از چه چیز آفرید گفت از زبد گفت
زبد از چه آفرید گفت از آب گفت آب را از چه آفرید
گفت از جواهر اصلی از قدرت کامله خود عبدالله
گفت صدق یا رسول الله دیگر بگو هر آدمی را چند
فرشته موکلند حضرت گفت دو فرشته یکی دست
راست حسنه نویسند و یکی دست چپ اعمال
نویسند و جای آب دهن و لوح صفحه سینه گفت
صدق یا رسول الله دیگر گفت بگو که لوح و قلم
گفت از نور

گفت از نور رسالت و قلم از چه آفرید گفت از نور رسالت
رشته‌های نور کرد الله و لوح از زمرد سبز هست
و خدای تعالی روز سیصد بار بر لوح نظر
کند و بر هر نظری چندین کس را ذلیل کند و
چندین کس را عزیز سازد و چندین کس را جان
بدهد و چندین کس را جان گیرد گفت حضرت
دیگر بگو که آسمان چند است و خلقت آسمان
چند هست حضرت گفت آسمان اول از دخان
دویم از غمامت سیم از یاقوت چهارم از سیم خالص
پنجم از زر سرخ ششم از زمرد سبز هفتم از لعل
رمانی عبدالله گفت بالای آسمان هفتم چیست
گفت دریای کیوان گفت صدق دیگر بگو
آفتاب و ماه تاب مومنند یا کافر حضرت گفت
مومنند و مطیعند و هرگز عاصی نشوند عبدالله گفت
چرا ایشان از نور موافق هم نشوند و اول بودند
اما بجهت تفاوت شب و روز جبرئیل را فرمان
که پری از نور بروی ماه بکشد جبرئیل شهپر بروی

اثر رسول کردالله ازان جهت نور ماه در عهد افتاب
کرده تا شب و روز بهم رسد و حساب سال ماه
درست آید عبدالله گفت دیگر بگو که شب را بزبان
جبرائیل گویند و روز را چرا روز گویند گفت ازانکه
زن مرد باهم گرا ویله شوند و روز را جهته آنکه تردد
روزی نمایند عبدالله گفت صدق یا رسول الله دیگر
بگو که ستارهٔ آسمان چندست و چرا است گفت ستارهٔ
از حد حصر بیرون هست ز رجی باشند بجهته راه روان
که گم کرده در بحر و بر از آنجا راه نما بمنزل برند و بعضی
بصفت قندیلست که زمین و آسمان را نور دهد
و بعضی ستارهٔ آتشین است که رجم شیاطین در
کارست عبدالله گفت راست گفتی دیگر بگو که میان
زمین و آسمان چیز هست گفت دریاها در میانست
و بادها در میانست و کره آبست و کره زمهریرست
و کره آتش است اگر زمهریر نبودی کوه میسوخت
چون غروب آفتاب شود کجا میرود گفت برده
هست گفت کجا بوده گفت عقب کوه قاف و کوه
قاف در عالم محیط است گفت بگو حملت العرش

چندست

ویکی بود راهب نام بازرگانی که محمد را دید در شام
وی را دیده شناخت گفت این پیغمبر آخر الزمانست یکروز
ابوطالب را گفت محمد را بیچ عنی بنیت الاغنم تو بلکه
کاری باز ام بالخدیجه بالخدیجه رغبتست و خواهش
بود در هر سال کاروانی بفرستد آنگاه نزد خدیجه
رفت و گفت میدانی که امانت و دیانت و قوت
محمد را میدانی من صلاح را همچه میدانم که کاروانی بفرستی
تا مگر چیزی بوی برسد تا زن از برای او بخواهم آنگاه خدیجه
گفت یا ابوطالب بدانکه هر کرا می فرستیم یک شتر و یکهزار
میدهیم اکنون دانم محمد را میخواهد محمد را بگو تمیزی
دو شتر و دو خروار بار میدهیم تا ترا مقصود برسد پس او را
غلامی بود میسره نام او بود و را بخواند و گفت
هیچ کار بی دستوری محمد در سفر مکن آنگاه میسره بیرون
مهار شتر را بگرفت تا محمد برنشست و متبسم رفتند
محمد را ازان شتر فرود آوردند و شتر خوب تر نشاندند
گفت یا محمد من در توراة و انجیل دیده بودم
و صحف که بدر دید که خدیجه زن محمد نام بشود و این
با که ترا باشد آنگاه بسوی شام رفتند در شام خبر رسید
که کاروانی آمد مجلس را نمانده جنسی نمانده بود آنگاه

۴۳

غلام

بمکه

چنین محمد خریدار شد و خریدن و زود کارش انجام
رسید سفری از برکت محمد بازار زنان خریدن که یکی بده
منتفع شدند و راه افتادند و چند روز راه آمدند تا
منزل دیگر رسید میسره با محمد گفت باید بری نزد خدیجه
مژده بگوئی امیدوارم که ترا یک شتر دیگر بتو بدهد تا
سه شتر شود میسره شتر خوش رفتار را آورده تا محمد را
سوار کرد در راه افتاد ابلیس لعین آمد تا او را بی راهی
نماید جبرئیل آمده و مهار شتر را گرفته و براه راست آورد
آنگاه میکائیل بیامد و قبه نور بالای سر او بداشت خدیجه
گفت من بالای قصر خود نشسته و راه کاروان را نگاه میکردم
مردی را حضر دیدم بر شتر نشسته و قبه از نور بر سر وی نهاده
درین فکر بود که محمد رسیده بود مرا مژده داد که الحمد لله
خبر خیر و معامله پاکیزه آنگاه خدیجه گفت یا محمد همین شتر
که تو سوار بتو بخشیدم و لیکن باز که و با کاروان خود
همراه بیا محمد باز گشت و با کاروان بمنزل رسیدند و بار
فرو گرفتند و بخانه خدیجه بردند و همان روز دل خدیجه خطور
کرد که زن محمد شود و هر روز خدای تعالی محبت در دل خدیجه
بیشتر میشد چنانکه یک ساعت نمی دید دیوانه میشد پیش
نزد ابوطالب آدم فرستاد آورد گفت میخواهم که زن
محمد شوم و من یاران مهمانی بپا میکنم و تعلم ارباب
واهالی

واهالی مکه را میخواهید در خواهید که خدیجه را
بمحمد ده قبول کنند در ساعت براق کوه از باب
لکه ها و رقیه را بمجلس آورد درین صحبت
بسیار تعریف محمد را کرد چون رقیه مست شد
گفت یا محمد خدیجه شکر آزادی تو کرد اکنون
ترا هر حاجتی که باشد نزد من روا است اگر هم
خدیجه را خواهی آوازه داد که محمد خود از بهر این کار
آمده است و رقیه گفت یا خدیجه تو برین کار رضائی
خدیجه گفت بلی گفت من ترا بمحمد دادم گفت نیز
رضا دادم گفت اینجا کسان شما گواه باشید که خدیجه
را بمحمد دادم آنگاه خدیجه گفت یا محمد یک شتر بکش
و خدیجه فرمود تا بر بالای بام روند و دایره چهار حلقه
بگویند تا باین سبب که مردمان بدانند چون رقیه
از مستی بیدار شد بانگ دف شنید و غلغله عروس
دید گفت یا خدیجه این چه غوغاست خدیجه گفت
یا عم مگر خبر نداری که مرا بمحمد دادی رقیه گفت تو زن
کار رضادی که قیصر و کسری ترا خواستند تو رضا نبودی

٤٤

خدیجه گفت یا عم محمد را چیست حسب و نسب نزد الله
اگر گوئی که مال ندارد او را چندان مال باو بدهم
که قیصر و کسری نباشد پس بفرمود تا در خزانه را
باز کردند و بدره‌ها زر بیاوردند پیش محمد بنهند
تا چهل بار و نه زر زرین داشت جمله را بمحمد بخشید
و گفت چندین مال باشد که درویش نباشد گفت
محمد را توانگر دا از مال خدیجه که سید زنان بود حضرت
محمد فرمود که سید زنان چهارند یکی خدیجه دوم
حضرت فاطمه سیم [illegible] آسیه چهارم مریم
مادر عیسی ا پسران محمد و قاسم و طاهر و ابراهیم
و چهار دختر داشت اول رقیه دوم ام کلثوم
سیم فاطمه چهارم زینب و پیغمبر را وحی نیامد
تا چهل سال یکروزی پیغمبر در کوه حرا بود جبرئیل
علیه السلام بیامد گفت برخوان گفت چگونه
برخوانم که مرد امی ام دیگر باره جبرئیل گفت
ای محمد برخوان سیم باره گریبان محمد را بگرفت

سلخت

سخت بگرفت و بجنبانید گفت ای محمد برخوان
آنچه او گفته بود باز گفت یا محمد تو پیغمبری
این امت تو اند برو و خلق را دعوت کن
بخدای تعالی و خاتم پیغمبرانی و من جبرئیل امینم
آنگاه پیغمبر آمد خدیجه را باز گفت خدیجه گفت پیغمبری
مبارک باد خدیجه گفت یا محمد جبرئیل چگونه بود
محمد گفت آنکس بود که در کوه دگر روز و یافت
مرا یک کوه و خدیجه پیش عم خود رفت و گفت
یا عم برو که جبرئیل آمد بگو یا محمد مرا خبر کن
چون ترا آگاه کند تو سر خود را برهنه کن اگر
باشد بسوی تو ننگرد اگر دیو باشد بتو بنگرد
و چون بخانه آمد محمد را مبارک باد بگو بعد از
ساعتی جبرئیل آمد رسول خدا خدیجه را آگاه کرد
خدیجه موی خود را بگشود و گفت یا محمد مرا میبینی
محمد گفت نه خدیجه سر خود را بپوشید و گفت اکنون
می‌بینم دیگر سر خود را برهنه و بپوشید تا ۳ مرتبه
همچنان که جبرئیل میرفت باز که میپوشید می‌آمد

بدانست که جبرئیل صت که آمد و رقیه و ابو طالب
کهف ایشان آمدند و مبارک باد گفتند و بغیر
ازان ابوجهل خبردار شدند و خصومتی درگرفت

بسم الله الرحمن الرحیم

نور نامه حبیب خدا حضرت محمد مصطفی صلعم که نور پاک
پاک خداست اول ما خلق الله نوره چنین
فرموده‌اند که اول چیزی که آفریده شد بقدرت و فرمان
خدای تعالی نور پاک حضرت محمد مصطفی صلی الله
بود که سر از بسجده نهاده بود که فرمان حق تعالی
در رسید که ای نور پاک محمد حبیب من و نور خاص من
وای محبوب من و مطلوب من از محبت تو هفت
دریا آفریدیم اول دریای علم دوم دریای حلم
سیم دریای عشق چهارم دریای عقل پنجم
دریای نور ششم دریای فقر هفتم دریای همت
در دریای بدان دریای نور محمد بقدرت
الله تعالی ده هزار سال موقوف داشت
خویش
وبعداز

نور نامه حبیب خدا شفیع روز جزا محمد المصطفی صلی الله علیه وآله

و بعد از هفتاد هزار سال فرمان عزت در رسید که
ای نور پاک و حبیب من وای نور محبوب من محمد
مصطفی بر خیز وجود خود را بنهان بکار برخواستم
بامر الله تعالی اخود لا بجنبانیدم صد بیست چهار قطره
آب از من بچکید و ازین قطره‌ها صد بیست چهار
هزار نقطه اول سیزده پیغمبر مرسل پیدا شدند
و ازان نور قطره آب از چشم راست من بچکید
قطره اول جبرائیل آفریده شد دوم میکائیل
دو قطره آب از چشم چپ بچکید اسرافیل و عزرا
ئیل آفریده شد و باز دو قطره از سوراخ گوش
راست من بچکید لوح و قلم آفریده شد دو قطره
از گوش چپ من بچکید از قطره اول عرش الهی
آفرید از قطره دوم کرسی آفریده شد باز هشت
قطره آب از بینی من بچکید هشت در بهشت
آفریده شد و باز دو قطره از کتف من بچکید اول
آفتاب آفریده شد و از قطره دوم ماهتاب
آفریده شد و باز پنج قطره آب از دست راست من

بچکید اول باد صرصر آفرید دوم برق آفریده شد
سیم رعد چهارم خاتم سلیمان پنجم سور اسرافیل
و باز چهار قطره آب از دست جبین بچکید اول
سدرة المنتهی دوم درخت طوبی سیم آدم
صفوة الله واز چهارم حوض کوثر باز چهار قطره
از زنخ بچکید حق تعالی بچهار چیز آفریده شد
اول باد دوم خاک سیم آتش چهارم آب
باز فرمان آمد که ای نور حبیب من چهار چیز بیا
فریدم بنگر تا کدامین را اختیار کنی یا نور محمد
وای نور حقایق تو کیستی نور محمد جواب
جواب داد یک بنده خدا تو بی و یکی از من بعد از آن
نور محمد گفت ای باد چه میکنی گفت هر چه مراد من باشد
نور محمد گفت بنگر چه عیب داری باد گفت عیبی
دارم نور محمد گفت تو از بنده گریزانی تو هم را میبینی
و بیچکس ترا نمی بیند باد گفت اینور محمد استغفر الله
بنده بی عیب نیست پس باد گفت اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمد رسول الله واشهد ان

علی

علی ولی الله و بدین در آمد مسلمان و حلقه بنده گی
در گوش کرد و در قید ماند و بعد از آن نور محمد آواز
داد که السلام علیک یا آب آب بزبان حال گفت
علیک السلام یا نور محمد پس نور محمد گفت چه کار
میکنی گفت هر چه مراد من باشد آن میکنم نور محمد گفت
ای آب خدای تعالی بنده گان را بیافرید وامر کرد
ایشان را تا جمله نا پاکان را در تو بشویند
و پاک شوند آب گفت یا نور محمد تو بنگر عیب ندارم
نور محمد گفت بنده بی عیب نیست و خدای بی عیب است
او نیز ایمان آورد گفت اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمد رسول الله واشهد ان علی
ولی الله پس آب مسلمان شد و دین محمد
در آمد و نور محمد با آتش گفت ای آتش چه کار میکنی
آتش گفت اینور محمد هر چه مراد من باشد آن کنم نور
محمد گفت بنده را بر شما مراد نیست بنگر بخود چه عیب
داری آتش گفت چه دارم نور محمد گفت کشنده
تو آب است و قوت دهنده تو باد است آتش گفت

عیب

تو عیب نداری نور محمد گفت بنده بی عیب نیست بی عیب
خدایست آتش نیز ایمان آورد و کلمهٔ شهادت گفت و بعد از آن
نور محمد خاک را آواز داد گفت السلام علیک ای خاک
خاک گفت علیک السلام ای نور محمد خاک هم در حال
آورده هیچ حجت نیاورد خاک گفت اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی
ولی الله و گردن کشی نکرده در دین در آمد و حلقهٔ
بنده گی در گوش کرده پس نور محمد خاک را درویش
دید و فروتنی او را پسندید پس خاک را در کنار گرفت
و گفت ترا اختیار کنم و ترا یار خود کنم و هیچ آدمی
از این چهار نامرد رست نیست و آنانی که خاک بازند
ظالمانند و بی رحمانند و آنانی که آبی‌اند جوانمر
دانند و آنانی که بادیند متکبرانند و آنکه خاکی‌اند
مسکینانند و رحیمانند پس نور محمد خاک را تنها
کرد چنانکه وجود آدم را از خاک آفرید و از خاک پرورده
و باز بخاک فرو برم و باز از خاک بیرون آورم
بحکم آنکه منها خلقناکم و فیها نعیدکم
و منها نخرجکم تارة اخری و دیگر فرموده که بسم الله

آتش

خدای تعالی

الرحمن

٤٨

الرحمن الرحیم وَخُلِقَ مِنْ رَأسِهِ مِنَ البَرَکَةِ
یعنی سر مبارک حضرت محمد را از برکت آفریدم وَ
خُلِقَ اَنْفَهُ مِنَ العنبرة الاَشْهَبْ یعنی بینی
محمد را از عنبر اشهب آفریدم وَخُلِقَ الکرّ اذنه
مِنَ العَبْرَة یعنی گوش محمد را از پوشیدن عبرت
میکرد وَخلق شفتهُ مِنَ التسبیح یعنی هر دو لب
حضرت محمد را از تسبیح آفریدم که دایم ذکر میکنند
وخلق الله فمهُ یعنی دهان حضرت محمد را از نور
آفریدم وَخُلِقَ الله قلب الاخلاص یعنی دل محمد را
از اخلاص آفریدم وخلق عقده لقوته یعنی
دو ابروی محمد را از قوت آفریدم وخلق یده
من السخاوة یعنی هر دو دست محمد را از سخاوت
آفریدم وخلق لحمه من المسک الجنة یعنی
گوشت مبارک محمد را از مشک جنت آفریدم یعنی
خلقه من الغسل الجنة یعنی خلق حضرت محمد را
از غسل جنت آفریدم وخلق الشعر من انبات الجنة

یعنی مویهای مبارک از گیاه بهشت آفریدیم وخلق
العظام من الکافور الجنة یعنی استخوان های
آن حضرت را از کافور بهشت آفریدیم وخلق اقدام
من عبادته یعنی قدمهای آن حضرت را از جهت
عبادت آفریدیم والله اعلم
وصیت کرد با دوستان خود که ای یاران واید دوستان
وای محبان بخدا وبدرجهان که من حبیب ورسول ویم
وبر من مرگ هست وهیچ کس را بر مرگ چاره نیست ومن
که در دنیا بودم همیشه در فکر آخرت بودم اکنون
شما تفرقه دنیا را مجموع راه مدهید واز کار
آخرت غافل مباشید که پشیمانی خواهد کشید
واز پشیمانی سود ندارد واکنون عاقبت باید
خیر باشد در دنیا بکارید وآخرت درو کنید تا حاصل
شما بخیر وخوش بگذرد بلهو ولعب دنیا فریفته
هر که باوی صفت آفرینش نور پاک محمد هست پیش خدا
وخلق عزیز ومکرم باشد وچون قضای ایزد از وی
بگذرد واز این دنیا با نور وایمان وشاد کام در بهشت
در آید ودارنده این نور نامه مستجاب الدعوة گردد
چنانکه

محتلم شده وچون بیدار شدم پنبه از درون
کلاه خود بیرون آوردم وخود را پاک کردم
وآن پنبه را در سوراخ گذاشتم وتیمم کردم
نماز را ادا کردم وبرخاستم سوار شدم واز آن
خرابه بیرون آمدم قصه من این بود القصه
شاه ولایت با دختر گفت بیا بگو که ترا چه امر
پیش آمد دختر گفت یا علی سر خود را ای واقف
پدر ومادرم در همراه پیغمبر استقبال بیرون رفتیم
آمدم در این خرابه اندک تفتیش کردم وچون
ساعتی نشستم خواب بر من غلبه کرد خواب رفتم
اندک ساعتی باز بیدار شدم آزرده خاطر شدم
دیدم ناپاکی بر من رو داده وچیزی بر خود نبود که
بر من خود را پاک کنم در پشت دیوار دیدم پنبه
دیدم گرفتم خود را پاک کردم آن حالتی که بدن خود را
پاک کردم حالتی من شد که چیزی اندرون من رفته
چنانکه پشت من بلرزه در آمد چون مدت روزها گذشته
خود را بار حمل دیدم این راز از اقوام وخویشان

خود پنهان داشتم تا نه ماه تمام شد درد زائیدن
بمن روداد و این پسر از من متولد شد و از من
خیال رسید و او را کهنه پیچیدم بردم در خرابه
گذاشته ام و او را بخدا سپردم یا علی سرگذشت
من این طور بود القصه شاه ولایت
انصاری را طلب کرد انگشتر خود را با انصار داد
همچنانکه دختر دیده بود گفت این انگشتر را میبری
و در آن سوراخ میگذاری و پنبه را برداشته میاوری
پس انصار که اسم او اسد بود رفته آورده بدست
شاه ولایت داد حضرت گفت ای دختر آن خرابه
و آن سوراخ را میدانی گفت بلی شاه مردان
گفت برو آن پنبه که خود گذاشتی بدن خود را پاک
کن بیار دختر باز رفت با آن خرابه پنبه را ندید
خاتم شاه ولایت را دیدند که در آن دیوار شکا
فته شد و آن پنبه را ندید پس خاتم را حضرت برداشته
بخدمت شاه ولایت آوردند شاه ولایت
گفت بلی غرض من این بود تا مردم بدانند

کردست

کردست حرام بلاصف دختر نرسیده پس
بردم گفتند صدق یا علی القصه احوال دختر
و اسد چنان بود که مطلع شدند و حضرت
او با صیغه خوانده و دختر را با انصار داده و ایشان
بمراد رسیده انشاء الله جمیع دوستان بمراد برسند
تمام شد
والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت
کرده اند که در زمان جناب پیغمبر صلوات الله پیرزنی
بود یک فرزند داشت چند مدت اوقات صرف کرده
و قصد آن تا بالغ شوهر داده و چند مدت روزگار با شوهر
صرف کرده و مرد بهر حال پیرزن گریه و زاری بسیار
باز آرزو داشت که خواب هم به بیند آن نبود لابد شد
رفته در پیش جناب پیغمبر سلام کرده و گفت یا پیغمبر
خدا چندین روزگار عمر خود صرف کرده یک دختر خداوند
کرامت کرده و از ناز نعمت خدائی پرورش داده تا قابل
شوهر رسیده و او را شوهر داده و چند مدت سالها
با شوهر اوقات بسر برده تا آنکه وفات کرده در غم

زیاده شده و بنالانی در بارهٔ من بگذارم
زیاده تاب ندارم باز آرزوی بیان خواب
آنهم نمیشود جناب پیغمبر صلی الله فرمود ای پیرزن
دروختر که خواهی بخواهی که بخلوتی وضو
باز دو رکعت نماز بگذار الحمد یکبار
وقل هو الله احد ده بار بخوان و سلام بده
و بعد بخواب تا او را به بینی چون بفرمود
رسول صلعم عمل نمود تا او را بخواب دید چه دید
که آتش در سر او فرو گرفته و میسوخت و مار عظیم
در وافتاده و دستها و پایها بزنجیر آتشین کرده
و بسته و دهنش را خون و ریم میچکد و مادر را آن
حال دید وحشت برو مستولی شد و گفت ای مادر
ازین عذابها که تو می بینی سبب چیست گفت
ای مادر مهربان این عذابها که میبینی گناه من است
بدانکه سبب سر سوختن آنست که موی سرم بسیار
بود و خود را آرایش کردم از برای نامحرم و خوبی
که دهن

25

که دهن میریزد سبب آنست بزبان شوهر
خود را آزرده و ناسزا گفته و رنجانیده ام ای مادر
آنکه بزنجیر بسته اند سبب آنکه پای شوهر خود را
بی رضای شوهر بمردم دادم و آنکه پایها را بزنجیر
سلاسل کشیده اند سبب آنکه بی رضای شوهر
بخانه مردم رفته ام ازین بلا گرفتار شدم و آنکه
مار و عقرب بسینه من آویخته است سبب آنکه که شیر خود را
بکودکان مردم دادم بی رضای شوهر و وای شوهر
با شوهر خیانت داشته ام ای مادر چه میبینی برخیز و برو
پیش حضرت شفاعت من درخواه زنهار هزار زنهار
احوال مرا به پیغمبر برسان تا بشفاعت آنحضرت از گناه
من از شوهر من بگذرد و از وحشت خواب بیدار شدم
علی الصباح بوحشت تمام دست بر سر گویان و سینه
زنان آمد بخدمت جناب پیغمبر گفت کاش بآنجا نمیدیدم
که زبان راست در نیاید و گفت یا پیغمبر خدا چه
عذابها با او دیدم از برای خدا فریادم برس حضرت

بطلب شوهر کنیز زن فرستاد و اورا آوردن
حضرت گفت ای مرد شفاعت من بیا از سر تقصیر
ضعیفه درگذر و از او راضی شو کنیز مرد گفت
ای بهترین خلق و خدا من از او راضی نیستم که
زن سلیطه بود و با من خیانت بهم چندین نوع
مار بجا نیاورده که نمی توانم از او راضی شوم رسول
فرمود خدای تعالی رحیم است و رحیمان را دوست
دارد هر کس رحم نکند خدا نیز بر او رحم نخواهد کرد
باز حضرت گفت بنا بخاطر ما بیا شفاعت در خواه
ناکام و ناچار راضی شد و پیغمبر گفت بیا دعا کن
تا من آمین بگویم باز آن مرد گفت اختیار با تست
حضرت گفت از این امر شوهر خدای زمینی است
مرد لا بد شد و گفت خداوندا تو عالم السر و الخفیاتی
هرچند گناه او بسیار است اما الا من از سر تقصیر او
درگذشتم برحیم خود تو رحم کن چون مادر بخانه
رفت شب بخواب رفت باز دید که دختر او
در مرز روضه بهشت با ده حوری در خدمت او بودند

وتاج

و تاج مکلل بجواهر بر سر نهاده و حلّه های بهشت
پوشیده چون مادر خود را دید گفت ای دختر حالت
چگونه است گفت الحمد لله خدا ترا مزد نیکو دهد
و همچنانکه شوهر من مرا از این بند برهانید او را
از عذاب دوزخ برهاند و او را بیامرزد ای مادر
در نعمت و رحمت خدای تعالی مرا بخشید و خادمان
بهشت بمن ارزانی داشت ای مادر زنهار که این
خبر بزنان دنیا برسان و بگو در دنیا هر کس با این
طور شوهر خود را راضی ندارد الله و تمام نکند او و خدا را
در نظر نیاورد هر آینه به عذاب گرفتار خواهد شد
تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت است که شخصی پر مایه بود و خواهش
که به حج رفته که شخص در مکه معظمه بوده و مرد
با دیانت بود ده هزار تنخواه آورد و باو سپرده
دینار
و چون بحج رفته باز آمده رفت در خانه آن مرد در زنده
احوال پرسیدند و گفتند آن مرد رحمت خدا رفته زن
و فرزندانش پرسید که من فلان مردم امانتی سپردم

چه شد گفتند ما خبر نداریم و ما هیچ اظهار نشد
آن شخص دلتنگ شد برخواست و نزد مجاور
رفت و اظهار مطلب کرد و حافظان جمع شدند
گفتند او مرد صالح بود امید هست که از اهل نجات
باشد ولیکن چون ثلاثی از شب گذشت برسر
چاه زمزم رفته و آواز کن که چون جواب دهد
بگو من صاحب فلان امانتم امانت مرا چه کردی
آن شخص ۳ شب بر سر چاه رفته هرچند آواز داد
جواب در نیامد باز نزد حافظان آمد گفت
هیچ جواب در نیامد حافظان تعجب کردند
و گفتند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
مبادا که این شخص از اهل برزخ باشد ای مرد
بشام برو به بیابان که او را برهوت گویند
در آن جا چاهی هست چون ثلاثی از شب
بگذرد بر سر آن چاه رو بانگ بزن که ای
فلان مرد من صاحب فلان امانتم اگر جواب

اگر جواب

جواب دهد بگو که امانت مرا چه کردی آن مرد بموجب
فرموده ایشان عمل نمود بدان بیابان سر نهاد
تا بر سر چاه رسید و آواز کرد و همین در شب
اول صدا کرد جواب لبیک ای صاحب امانت گفت
ای مرد تو صاحب امانت بودی و دیانت و تقوی
بدین بلا گرفتار آمدی آن شخص گفت که مرا قوم
و اقارب در خراسان بودند و از ایشان خاطر
کردم و تفحص ایشان نکردم حق تعالی مرا این بلا
گرفتار گردانید بدانکه مال ترا در فلان موضع
نهاده ام و با فرزند نگفته اکنون ترا فرزندم از آنجا
نشان ده تا مال خود را بستانی ای مرد رفت
و نشان داد حق خود رسید و آن مرد عزیز بجای
و ایشان مطلب رسیدن و حضرت رسالت
پناه فرموده که شخص که بخواهد وفات کند باید
کار بکند که این ۳ از همسایه او بگوید که
خدا رحمت کند البته گناه او عفو خواهد شد
و دیگر آنحضرت میفرماید که ده چیز بموجب عفو است

٣٧

اول کسی که بر خویشتن دعا کند و بر مسلمانان
نکند دوم کسی که در مسجد رود دو رکعت نماز
تحیت نگزارد چهارم کسی در قبرستان گذرد
و بر اهل قبور سلام و فاتحه نخوانند پنجم شخصی
در همسایه مسجد باشد هر روز نرود نماز نکند ششم
عالمی که در مقام فروز آید و بر دم مسئله نیاموزد
هفتم که بمهمانی خوانند نرود و اجابت نکند هشتم
جوانی خود را ضایع و بغفلت گذرانید نهم شخص
که منعم و توانگر بود و همسایه مفلس باشد او را یاد
نکند
نجیکم الله منها   تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم
روایت است که شخصی آمد بخدمت جناب رسول خدا
آمد گفت شوقم بسیار کشید که فرزندم بمکتب
فرستم که کلام الله را بیاموزد او را چه مزد بود
حضرت گفت که ثواب کلام خدا بی نهایت است
و فضیلت بسیار دارد در ساعت جبرئیل ع
آمد

آمد و گفت یا محمد حق تعالی سلام میرساند
و میگوید هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد
همچنان باشد که ده بار حج کعبه و عمره بجا آورده
و ده هزار مسلمان را طعام داده و هزار برهنه را
لباس پوشیده و هر خانه که یک عشر قرآن خوانده
شود کنج خانه روزی کم نخواهد شد و هرگز بلا
و مصیبت [illegible] خلقی بایشان نخواهد رسید
والله اعلم   بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون
بدانید ای مسلمانان که خدای تعالی پنج نماز را
در پنج وقت قرار داده که هر مکلف خود را واجب کرده
است و گفته است وای بر آنکسانی که در نماز
کاهلی کنند روز قیامت خدای تعالی اول حساب که بنده
کان میکنند نماز بود اول ثوابی که دهد ثواب نماز

واول عقوبتی که میکند عقوبت نماز کند یعنی
اگر نماز قبول حق نشود دیگر هیچ صدقات وخیرات
وعملهای صالح قبول نمیشود فرمان آید این
بندهها در دوزخ اندازید نعوذ بالله من غضب الله
ای مسلمانان بترسید از غضب خدا و در گور و روز
قیامت اولین دنیا است وغارت ملک الموت
که بهمه جانداران میرسد وگریبان جمله میگیرد که کل
نفس ذائقة الموت یعنی هر نفسی چشنده مرگ است
و شربت مرگ بیاشامند تلخ است وغارت ملک الموت
بدست چه بر پادشاه و گدا در کار است چه بر جاهل چه
توانگر همه را در کار است والله اعلم

سوال خبر کن که آن پنج تن که در زمین آمدند که ایشان را
نه پدر بود و نه مادر یکی آدم و یکی حوا سیم ناقهٔ صالح
چهارم گوسفند که قربانی عوض اسمعیل بود پنجم عصای موسی
بود که حق تعالی از برای موسی فرستاد

جواب آنکه

روایت

حکایت

روایت است که عبدالله ابن مبارک
نقل کرده است که هر سال احرام بستم که حج بروم
وطواف خانهٔ کعبه کنم وسیلهٔ نشد تا که امسال
بجد و جهد بسیار احرام بستم و در سالی از سالها
بیماری بمن روداد و چون قافلهٔ حج شدند که بروند
برخاستم و کیسهٔ زری بود که در آن پانصد مثقال
طلا بود برداشتم و متوجه بازار شدم که شتری
از برای سفر حج بخرم و اسباب حج درست نمایم و در
بازار میگشتم و قضا را بخرابهٔ رسیدم دیدم زنی
نشسته مرغ مردهٔ که در میان خاک افتاده او را برداشته
پاک میکرد و مخفی میداشت که کسی بر آن مطلع نشود
و من در نزد او رفتم گفتم که برای چه این مرغ مرده را
پاک میکنی مگر خیال خوردن داری آن زن گفت
ایمرد برو و مرا بحال خودم بگذار هر چند هر چند مبالغه
مینمودم اظهار نمود آخر الامر سوگند دادم بخدا که
عالم حال خود را با من بگو آن زن گفت چند مرا
سوگند دادی بدانکه آنکه من سیده ام و سه دختر دارم

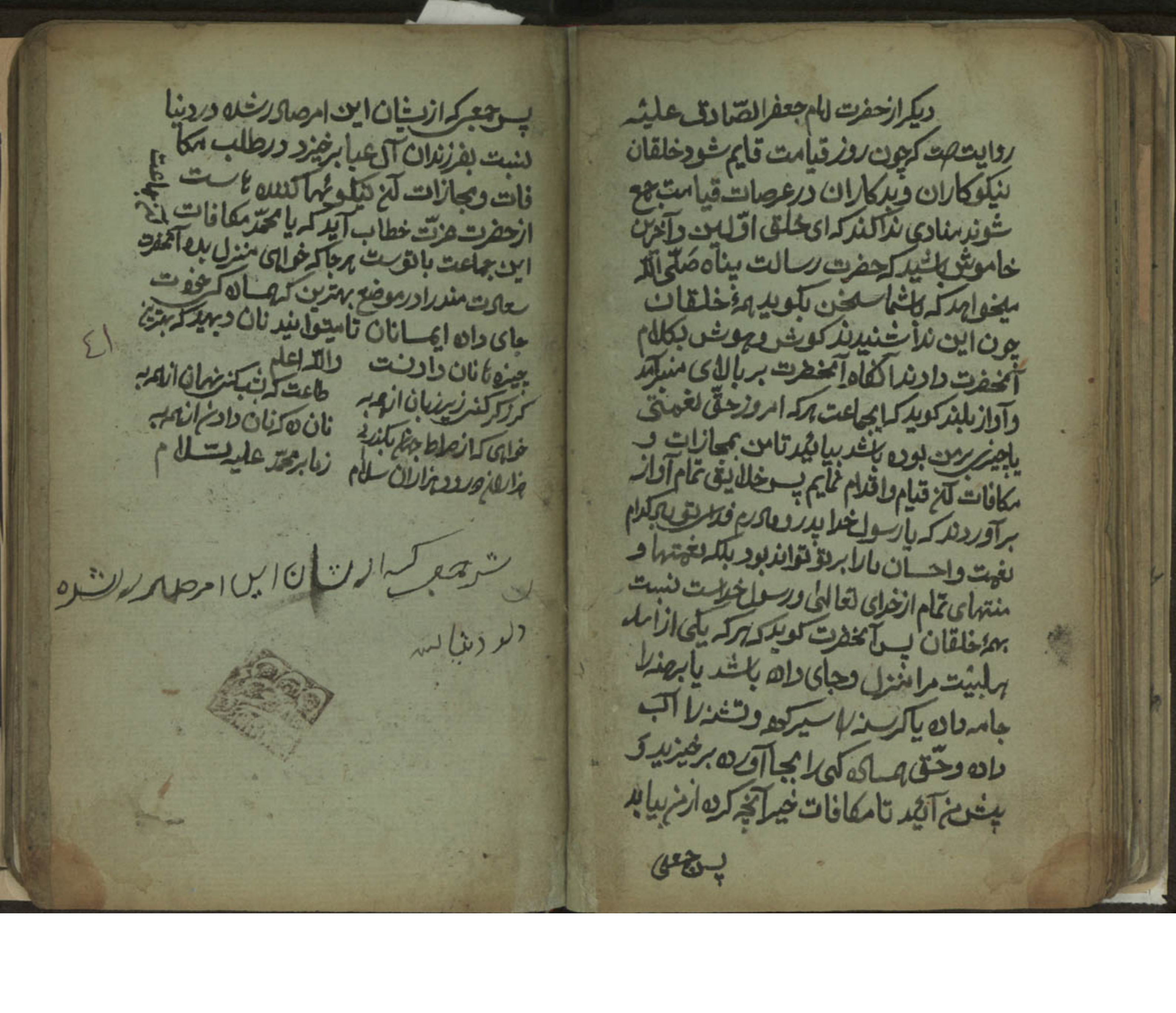
دارم

کوچک دارم و ستیده ام شوهرش وفات یافت
و سه شبانه روز است که با فرزندان خود هیچ
چیزی نخورده و من بجهة طلب طعام بیرون
ام بغیر ازین هیچ پیدا نکردم میخواهم که این
مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم میخواهم که این مرغ را بریان
کنم تا دفع گرسنگی ایشان بشود چون کار باینجا رسید
خوردن همه چیز بر ما حلال است چون این حکایت
دلسوز ازان ضعیفه شنیدم موی بر تن من برخاست
و تن من بلرزه در آمد و با خود گفتم که کدام عمل بهترست
این جماعت سادات خواهد بود بکیسه گفتم که این
مرغ مرده را بینداز که بعد ازین بر تو حرام خواهد بود و دامن
خود را بالا بردار تا آنچه توانم رعایت کنم که نفقه عیال
تو بشود و سر کیسه باز کردم و مجموع زر را در دامن او
کردم که آن علویه خوشحال شد و مرا دعا کرد و بطرف بازار
رفت که ضروریات خود بهم رساند و من بمنزل خود آمدم و در فکر
حج را موقوف کردم و در خانه بعبادت مشغول شدم تا آنکه
قافله مراجعت کردند تا بغداد رسیدند بجهة استقبال حاجیان
از شهر بیرون رفتم بهر کس که از ایشان ملاقات کردم
گفتند یا ابن المبارک خاطر دار که همراه ما بودی در فلان

محال

محال و فلان مکان و فلان موضع بودیم که
ناگاه شترسواری پیش آمد و گفت بستان
این زر را که در محل عرفات که بمن سپرده بودی من
نیز بستدم و آن شترسوار فی الحال از نظر من
غایب شد از بالا آواز آمد که یا ابن المبارک با حج کردم
و هر سال خواهم کرد تا روز قیامت چون این ندا شنیدم
تعجب کردم که سر این چه باشد تا آنکه شبی حضرت
رسالت را در خواب دیدم که فرمود ای مرد مبارک بدرستی
و راستی با آن روز زری که در محل ضروریات [illegible]
کوی و بادیه و سه سختی و رنج یتیمان دادی حضرت
حق تعالی ملکی را بر صورت تو خلق کرد و فرستاد که تا
از برای تو حج گذارد و هر سال خواهم فرستاد برای تو معین
حج تا روز قیامت اگر تو هر سال حج نروی ضرور
نیست تشویش نکن که آن ملک برای حج خواهد کرد
و چون از خواب بیدار شدم و حمد الهی بجا آوردم
بجهة این خیر که نسبت علویه کردم و عمل من برکت
بود که درجه حق قبول [illegible]

٤٠



دیگر از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
روایت است که چون روز قیامت قایم شود خلقان
نیکوکاران و بدکاران در عرصات قیامت جمع
شوند منادی ندا کند که ای خلق اولین و آخرین
خاموش باشید که حضرت رسالت پناه صلی الله
میخواهد که با شما سخن بگوید همهٔ خلقان
چون این ندا شنیدند گوش و هوش بکلام
آنحضرت دادند آنگاه آنحضرت بر بالای منبر آید
و آواز بلند گوید که ای جماعت هر که امروز حقی نعمتی
یا چیزی بر من بوده باشد بیاید تا من بمجازات و
مکافات کنم قیام و اقدام نمایم پس خلایق تمام آواز
بر آوردند که یا رسول خدا پدر و مادر ما فدای تو باد کدام
نعمت و احسان ما را بر تو تواند بود بلکه نعمتها و
منتهای تمام از خدای تعالی و رسول خدا است نسبت
بهمهٔ خلقان پس آنحضرت گوید که هر که یکی از اهل
بیت مرا منزل و جای داده باشد یا برهنه را
جامه داده یا گرسنه را سیر کرده و تشنه را آب
داده و حق همسایگی را بجا آورده برخیزید که
پیش من آیید تا مکافات خیر آنچه کرده از من بیابد

پس جمعی

پس جمعی که از ایشان این امرهای رشد در دنیا
نسبت بفرزندان آل عبا برخیزند در طلب مکا
فات و مجازات کنند که نیکوئیها کرده‌اند است
از حضرت عزت خطاب آید که یا محمد مکافات
این جماعت با تو است هر جا که خواهی منزل بده آنحضرت
سعادتمندان را در موضع بهترین که هست که خوبست
جای داده ایشان تا بستانند و بهشت که بهترین

چنین تا نان داد و نت — والله اعلم
گر زکر کنی زیر زبان از بهر — طاعت کن تبکنی پنهان از بهر
خواهی که از صراط جستن بگذری — نان ده که نان دادن از بهر
هزاران درود و هزاران سلام — زما بر محمد علیه السلام

41

شر حجب که از ایشان این امر صادر شده
دلو دنیا

مولودنامه حضرت محمد المصطفی

چنین روایت کرده اند که آمنه گفت که چون حضرت محمد را
بزادم در پیش من چیزی نبود دیدم که خانه روشن
گشت و بوی مشک عبیر برخواست و بانگ فرشتگان
شنیدم و چون از من جدا شد خدایرا سجده کرد
در میان هر دو کتف او نوشته بود که لا اله الا الله
محمد رسول الله آنگاه چون رسول هفت روزه شد
مادر برد ابوطالب دایه بگرفت تا ویرا شیر دهد
و نام حلیمه بود و پدر مصطفی از ولادت او وفات
یافت و دوستی او در دل حلیمه چندانکه نیکو و شفقت
بجا بود که با فرزندان خود نکردی و هر روز پسر خود را
بشبانی فرستادی و او را نفرستادی تا یکروز محمد گفت
یا اماه کجا اند برادران من مادر گفت بشبانی رفته
اند گفتم چرا مرا با ایشان نفرستادی حلیمه گفت تو
خوردی من ترا نفرستادم آنگاه حلیمه محمد را با ایشان
فرستاد و سفارش کرد که چون محمد نان و آب
میخواهد باو زود بدهید اگر دلش تنگ کرده شود

آرید

آرید و چون بیرون آمدند یکفرسنگ راه برفتند
دو مرغ سفید در هوا آمدند و محمد را در میان
ایشان بر بودند و بهوا بردند و فرزندان
حلیمه باز گشتند و پیش مادر آمدند و گفتند که
محمد را در هوا مرغ آمده برد حلیمه بانگ برداشت
وا محمد وا محمدا کجائی سر برهنه کرد فریاد زد آنگاه مردمان
هر کس که بودند بطلب محمد رفتند و ویرا دیدند در زیر
بر سنگی بازی میکند گفتند که ترا بآنجا آورد گفت
دو مرغ سفید از هوا آمده مرا گرفتند و بدینجا آوردند
و مرا بخلوا بانیدند یکی بر سر زانوی من نشست و یکی نزدیک
سر من یکی گفت لکن یکی آن شخص این هست گفت بلی
آنگاه چیزی بر سر من نهاد و بشکافت و طشت زرین
بنهادند و دل مرا باب پاکیزه بشستند تا هر چه اندرو بود
پاک گشت و بعد چیزی بجیدند و آنگاه دل مرا بجایگاه نها
دند و بر خود را بر سینه من مالیدند همچنانکه اول بهتر شد
و چنین گویند که ابوطالب بشام بود یک خود ان
سخن از حسب و نسب پرسیدند گفتند جهودی

راحت نشستم

روز

جهودی ویرا گفت تا کی فخر میکنی برادر زادهٔ تو یتیمست
که از مردمان چیزی میخواهد جهود سخن دروغ
گفت که هرگز رسول از کسی چیزی طلب نکرد و پیش
ابوطالب را خشم آمد و از شام بازگشت و بمکه آمد
از برای محمد یکدست رخت فاخر درآورد و بمکه رسید
دید که کودکان بسیار جمع شدند بازی میکنند و کودکی
سر بزانو نهاده و غمناک نشسته ابوطالب نزدیکتر بر که محمد است
نزدیک رفته دید که محمد است از شتر بزیر آمد و رخت
ویرا درپوشید و سر و روی او را دست کشید و چیز نان
بدو داد که بخور محمد پیش گرفته و کودکان را تکلیف
کرد که بیایید نان بخورید ابوطالب گفت تو بخور
که از بهر تو آوردم محمد گفت یا عم هرگز نمیشود که تنها
چیزی بخورم و یاران گرسنه باشند آنگاه کودکان
باری نان خوردند گفت ای کودکان این یک تخته نان
رسد مادرم و نان بر دست بنزد حلیمه مادر خود گذاشت
و حلیمه دید که محمد رخت فاخر پوشیده و نانی در دست
دارد حلیمه گفت یا محمد که بتو داده است گفت خواجه
حلیمه گفت آن عم تو بود هرچند محمد دانست که عم وی
بود و من بعد ابوطالب هرجا که رفتی بهمراه خود بردی

و یکی بود

گفت از طرف چپ عبدالله گفت نوای چند کلامت
علمی است که دراز او پانصد سال راه است و برگ از
یاقوت سرخ و تن او از سیم و شاخ او از نور سه سطر
نوشته سطر اول نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم
و در سطر دویم نوشته که الحمد لله رب العالمین
سطر سیم که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله عبدالله گفت دیگر بگو طرح
بهشت بچه نوعست و درختان میوه دار که در
همیشه میوه دارند یا نه حضرت گفت میوهٔ بهشت
کم نمیشود و برگ نریزد دیگر بگو که بزرگترین آنجا
کدام است گفت درخت طوبی است که اصل او از طلا
و چوب او هست و شاخ او از زمرد سبز و برگ او
از زبرجد و میوهٔ او لولو و آن درخت را هشتاد شاخ است
و هر شاخ در زیر عرش است و در بهشت جائی نمانده
که سایهٔ آن درخت نباشد گفت راست گفتی دیگر
بگو که بهشت آفتاب است حضرت گفت خیر مگر حیله و تزویر
باشد دیگر بگو زنان هستند یا نه حضرت گفت

بهشت

معاش و مباشرت بهشت حضرت گفت بلی دیگر گفت
باد بهشت یا نه حضرت گفت باد رحمت است و خوش عطر
که موقوف بهشت است و جای دیگر راه ندارد عبدالله
گفت احوال قیامت را بگو حضرت گفت چون روز
قیامت شود آفتاب و ماه سیاه شوند و ستارگان
ریخته شوند و آسمان بی نور شوند و دریاها برهم
خورند و زمین از شرق و غرب ماهون(?) شوند و جهان
کمار(?) زمین پست بلند نباشد و آنگاه اسرافیل میدمد تا همه
مرده همه جمع شوند و زنده شده در صحرای محشر حاضر شوند
و قیامت در صحرای بیت المقدس میباشد دیگر
بگو که پل صراط چیست حضرت گفت پل درازی او
پانصد سال راه است و هزار سال بلند و پستی راه
دارد و از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر عبدالله گفت خلایق
چه نوع میروند حضرت گفت خدای تعالی نور بفرستد
مومنان از صراط بگذرانند و بعض افتان خیزان
بگذرند و بعض بدوزخ میافتند و عبدالله گفت
صحرای محشر چند صف باشند همه راه صف جنت(?)
دراز هر صفی چهل هزار سال باشد و صد بیست صف باشند

گفت صف

گفت صف مومنان چند صف است حضرت و صف کافر
چند صف است حضرت گفت صف مومنان سه صف باشند
و دیگر کافران باشند بلطف خود میارد مومنان را بهشت
یان را بهشت برند و دوزخیان را بدوزخ اندازند و فرشتگان
میایند مرگ میگیرند بصورت خوکی و اتفاق کنند که او را
بکشند تا خواطر جمع شوند و آنگاه عبدالله گفت چون
روز قیامت شود اول سر از لحد که بر دارد و زنده
شود حضرت گفت من باشم اول کسی که حله
در پوشد من باشم و اول کسی که در بهشت را میزند
من باشم و آنکه پیش از جمیع انبیا امت خود را به بهشت
رسانم اول کسی که در دوزخ را میزند ابلیس باشد
که منافقان بر جمع شوند دوزخ روند عبدالله
گفت دیگر بگو که زمین آسمان برهم خورد یا نه
حضرت گفت زمین و آسمان برهم میخورد و صور
اسرافیل میدمد و ملک الموت روح اسرافیل را
قبض کند خطاب عزت در رسد که ای ملک
الموت جان داری دیگر زمین و آسمان مانده است

مرگ را

۲۸

گویند خداوندا تو دانائی که کسی نماند پس خطاب آید
که بعزت و جلال خود قسم خورده ام که تلخی نزع هم جان
بر تو برسانم حالا در فکر باش و عزرائیل در محل
نزع فریاد میکند که اگر خلایق عالم بشنوند همه از صدای
او بیجان شوند و بعد از این که ارواح مسخر شوند
اول اسرافیل را زنده کنند تا صور در دمد و صور
چهار شاخ است شاخی از مشرق و شاخی در مغرب
و شاخی در زیر عرش و شاخی در تحت زرق
روح همه در صورند و چون صور دمد روح همه
در قالب خود کنند عبدالله گفت صدقت یا رسول
الله مطلب من این بود که گفتی کنون و تو گواه باش
که من بدین تو اختیار کردم آگاه از صدق درست
گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
رسول الله و اشهد ان علی ولی الله و جمیع تابعان
که همراه او بودند همه مسلمان شدند و یهود آن همه

تاسف

تاسف بسیار خوردند و عبدالله همیشه در خدمت
حضرت محمد صلعم آمد و شد داشت تا روز مردن
و این حکایت از دنیا یادگار مانده تا روز
محشر تمام شد

٢٩

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان
شکرشکن شیرین گفتار چنین روایت کرده اند
که چون روزی جناب پیغمبر یا محمد المصطفی صلی الله
بمسجد آمد که نماز صبح ادا کند با اصحاب که یکبار
آواز طفلی بگوش مبارک حضرت رسید که حضرت
فرموده که ببینید این چه صدا است اصحاب دویدن
دیدن که پیش محراب طفلی کهنه پیچیده آنجا نهاد
حضرت مبارک طفل را برداشته برده بدایه داده و نام او را
عبدالله گذاشته القصه دایه او را بزرگ کرد تا به هفت
سالگی رسید تا حضرت او را بفرزندی قبول کرده
سعی بسیار کرد و امر فرمود که عبدالله همراه حسن
و حسین کردند در فکر درس خواندن مشغول کرد

القصه بهمراه ایشان میکذرانید تا آنکه علم و فضل
از حد در کذشت و در مدینه هیچ فاضلی نبود که باو
علم سر بزند القصه جناب پیغمبر صلی الله از دنیا رحلت
نمود عبد الله از داغ فراق حضرت از خانه و کوچه و بازار
میکریخت چنانکه مردم از کریه او بتنگ آمده بودند
و مرده مان او را منع کردند عبد الله کفت ای دوستان
مرا منع مکنید که من تاب مفارقت آن جناب ندارم
القصه یکروزی بقنبر کفت بیا برویم بر سر تربت حضرت
پیغمبر رویم زیارت کنیم غرض با قنبر راه افتادند برفتند
تا بر سر میدان مدینه رسیدن کثرت عجب دیدند
و پیش رفتند دیدند که مردم جهود با مسلمانان کشتی
میکرفتند آن جهود مسلمانها زمین زد و میخواست
که زیر جامه او را بکند چراکه در میان ایشان رسم بود
القصه در آن محل عبد الله قدم در پیش نهاد که غیرت
دین محمدی داشت لغو از جانب جهودان زد کفت
ای ناپاکان ترا چه شد که زیر جامه مسلمانها میکیری
و دست بر داشته رو بجانب عبد الله کرده کفت اکر دعوی
میشود بسم الله پس عبد الله دوید و دامن همت بر کمر زد
بان جهود

بان جهود دست برکشتن فرو کوفت و آن جهود
بر خود بپیچید و عبد الله او را کرفته بالا کشید و زمین
زد و کفت الله بحق علی مدد جهودان بطریق
ثانی کرسنه از کنار سفره بر دار در جهودان فغان
بر کشیدند و هجوم کردند و آن جهود ناپاک را بدست عبد الله
خارج کردند و یکی ناپاک ملعون بزبان طعن بر عبد الله
کشود کفت تو حرامزاده نه پدرت نه مادرت معلوم
ترا تهمت بسته اند که تو پسر محمدی با این فخر میکنی
که من پسر محمدم محمد کی پسر داشت عبد الله از این
کفتار آزرده و پریشان و پژمرده شد پس عبد الله
دست قنبر را کرفته بر سر روضه حضرت سید کائنات
آمدند اما در راه بقنبر کفت که من مکر پسر حضرت
محمد نیستم قنبر کفت نه روزی حاجی در مسجد
و تربیت کرد و با چنین باین مراتب رسید و ترا
بفرزندی خود قبول کرد پس عبد الله این سخنان را
شنید غمکین شد و کریه کنان بر سر تربت حضرت
پیغمبر صلوات الله آمد و سلام کرد و کفت یا رسول الله
عبد الله بزیارت شما آمده و عجب عقده در کار افتاده

[illegible]

آزرده و پرفتوح برشما توقع دارم که برمن
ظاهر شود که حرام زاده ام یا حلال زاده تا کدورت
بر دل من رفع شود پس گریهٔ بسیار سر قبر آن
حضرت نهاد واو را خواب غلبه کرده دید که قبر آن حضرت
نافهٔ مشک [illegible] شده و قد مبارکش نمایان شد
حضرت پیش آمد و روی عبد الله را پاک میکرد و سلام
میگفت ای عبد الله صباح از دروازه بیرون رو
بسر قبرستان بقیع بنشین که در آنوقت تابوتی
از شهر بیرون میاید و از پیش تو خواهند گذشت
و بعد از آن شش زن پیدا خواهند شد و زن بلند
قامت از آن میان جدا خواهد شد و پیش تو خواهد
آمد و نان حلوا بتو خواهد داد خواهد گفتن که کام
از پدر ندیده و شیر از پستان مادر نخورده بگیر این
نان حلوا را یک فاتحه بخوان جز این سخن بگوید
دست از دامنش بگیر و رها مکن که او مادر توست
تا احوال پدرت بگوید ای عبد الله که حلال زاده یا
حرام زاده معلوم شود پس عبد الله از خواب بیدار شد
بوی مشک عبیر بدماغش رسید صلوات بر محمد و آل او فرستاد

وازروضه

واز روضهٔ پیغمبر بیرون آمد و صباح بجانب بقیع شد
و بر سر راه نشست و چشم انتظاری داشت ناگاه
دید که سر دروازه تابوتی بیرون آمد و عقب عربی
ابی بکر سوار است و از عقب میاید پس عبد الله
او را بوجود نگذاشت پسر ابی بکر باخود گفت که باشد
که من انتقام او را بکشم چرا در وقتی که ابی بکر بناحق
جای پیغمبر نشسته بود و از خلق بیعت میگرفت
عبد الله او را بیعت نکرد اما عبد الله دید که آن شش
نفر زن و تابوت پیدا شدن و یک زن بالا بلند
از آن زنان جدا شد پیش عبد الله آمد و گفت ای
کام از پدر ندیده و پستان این نان حلوا را پس
عبد الله این نان حلوا را گرفته و دست برده
دامن این زن را گرفته گفت ای مادر سنگ دل
مرا زین بی رحم بر جانم نیندازی رحم بر حال
فرزند خود نکنی و دل مرا زین داغ غم بر رخساره
من کن که از سیل روزگار نگنش آن زن گفت
ای عبد الله دست از دامن من بردار زنهار

که من دختر بکرم و شوهر نکرده‌ام تو مرا بد نام
مکن و من مریم نیستم که بی پدر زاییده باشم
و چون مریم پاک نیستم که شوم از دم روح قدس
بار آورده‌ام بار کودکی که کودک زادم که من هرگز شوهر
نکرده‌ام هر چند التماس کرد عبدالله قبول نکرد تا کثرت
بسیار جمع شدند اتا در آن وقت خلافت ابی
بود ابی بکر آدم را فرستاده و ایشانها برده ابی بکر
برده و گفت ای عبدالله باین طریق با دختر
مردم مزاح کنی و دست ازین دختر بردار عبدالله
گفت لا اله الا الله که این دختر منست و حرف
رسول خدا دروغ نخواهد شد القصه عبدالله را
با آن دختر سیوا کرده بردند بر مسجد رسول خدا
کیست که این مسئله تحقیق کند و مشکل را حل کند
مردم بسیار مسجد جمع شدند آنا ابوبکر دو زن را
مقرر کرد که دختر را ببرید بخلوت به بینید که دختر هست
یا نه تا بدانیم حق بجانب کیست دختر از خجالت

زن ها

زن ها را صد درهم زر و غله کرده که مرا بد نام
مکن که خویشان و برادران مرا هلاک میکنند
پس شما بگویید که او دختر بکر است چرا که ابی بکر
ازین مسئله عاجز میشود مگر آنکه شاه ولایت علی
تا الحاضر نیست که با و عرض نمائیم و حال عبدالله
را بجلاد بسپارم تا که حق تعالی او را ازین ورطه
برهاند پس شما این قدر بگویید که این دختر بکر است
پس ازان زنها ز طمع دنیائی گواهی ناحق دادند
ابی بکر گفت ای عبدالله بیا از بیعت شاه مردان
برگرد با من بیعت کن تا ترا خلعت دهم و این دختر
که بر و عاشق شده بتو بدهم عبدالله گفت حاشا
ما یکجهانیم توکلت علی الله
که سر بروز در قدم در رنج راه
ابی بکر فریاد زد که ای جلاد عبدالله را بپای دار ببر اول
دستهای او را قطع کن و دیگر تا تهمت بجانب دختر
مردم نه بندد و عبرت گیرد پس عبدالله را پالهنگ کرده
از مسجد بیرون آوردند به پای درخت بردند و مردم
بسیار جمع شدند و غوغا در مدینه افتاد که گویا قیامت

آشکار کردید عبد الله را مناجات کرد بخدا که خداوندا
تو میبینی عالم از سرّ والخفیات ای بکر نعره زد
که حسن و حسین حاضر شدند و گفتند ای عبد الله
غم مخور که خدا یاور فقیر است و بعد از آن جلاد را
گفتند یک ساعت دست از او بردار تا پدر بزرگوار
را برسانیم آنگاه امام حسن اینجا ایستاد و حسین
رفت تا عقب حضرت امیر بمنزل عقیل خبردار
کنند و امام حسین زودی رفته بشاه ولایت عرض
کرد شاه ولایت بر دلدل سوار شد خود را
بیک دم زدن رسانیدن عبد الله را گرفته بر در مسجد
آورد و گفت این دیوانی که تو میگوئی برسر منبر
رفت و خطبه مشتمل بر حمد الهی بجا آورده و دختر را
طلب کرد شاه ولایت گفت ای اسد آنچه در تفصیل
احد به پیش آمده بهمراه پیغمبر در جنگ رفته بود
بیان کن اسد گفت یا علی در آن وقت که بهمراه
پیغمبر رفته بودم برگشته آمدیم سر راه کربلائی بر ما
ضعفی آورد و حضرت هم همراه بود و خرابه بود نزدیک
و من بآن خرابه رفتم در سایه دیواری بخواب رفتم

چشم

بحلم کشتم

پنجم آنکه دعای او مستجاب نشود ششم آنکه او را
در دعای صالحان نصیب نبود اما آنکه ۳ که در نزدیک
وفات بود اول آنکه سخت گردانند بر او سکرات مرگ را
دویم آنکه تشنه بمیرد سیم آنکه تشنه وفات کند اما آنکه
که در قبر باشد اول آنکه با درد غم و اندوه بود تا روز
قیامت دویم آنکه گور بر وی تاریک بود سیم آنکه
او را عذاب بود تا روز قیامت اما آنکه ۳ که در قیامت
باشد اول آنکه خدای تعالی برانگیزد از قبر او مثال او و
حیوان چنانکه عرصات همه بر کیخوا و وی نگران باشند
و بعد از آن او را بدوزخ برند دویم آنکه او را حساب
دشوار باشد سیم آنکه نظر رحمت نگاه نکنند
روایت است از حضرت رسول صلعم که چون روز قیامت
شود بیرون آید از دوزخ اژدهی که سر او با آسمان هفتم
باشد و دم او از زمین هفتم از مشرق تا مغرب فریاد
میکند در صحرای قیامت [illegible] آنکه

جبرئیل میاید میگوید ای حضرت چه مطلب داری
گوید که پنج طایفه را میخواهم اول بی نمازان را دویم زکوة
ندهان را سیم خمر خواره را چهارم زنا کننده را پنجم کسانی
که در مسجد سخن دنیا گفته باشند پس میچینند ایشانرا
چنانکه کبوتر دانه میچینند روایت است از حضرت
رسول صلعم که هر که بخندد در روی بی نماز چنانست که خراب
کرده باشد بیت المعمور را و هفتاد پیغمبر را بقتل آورده باشد
و هفتاد مصحف را بسوزانیده باشد و هفتاد دختر بکارت
را ببرد دیگر رسول صلعم فرموده که هر که یاری دهد بی نماز را
با یک لقمه نان یا پوشش چنانست که هفتاد پیغمبر را بقتل
آورده که اول ایشان آدم و آخر محمد المصطفی باشد
ای غافل دنیا و آخرت ببین چه مصیبت است وای بروا
بر افعال ما و هر کس بر بی نماز سلام کند لعنت کند خدا
او را و هر که بیمار شود بعیادت او مروید و وقتش
بمیرد و او را در قبرستان مومنان دفن مکنید
که خدا تعالی لعنت کرده در توراة و انجیل و زبور

و مصحف و فرقان پس وای بر کسی که کاهل نماز
باشند چرا که در شریعت پیغمبر است روایت است
که هر که یک مرتبه تکلیف کند بر بی نماز یعنی که حتی بگزارد
در شرع پیغمبر باشند اگر مرتکب نماز شد و اطاعت کرد
فیها و اگر دو مرتبه تکلیف کند اگر مرتکب نماز شد
بهتر سیم مرتبه لازم بهتر و اگر نه بکشتن او را لازم
یا نایب الم و اگر کسی حلال داند نعوذ بالله
قتل واجبست اگر مسلمان زاده باشد و اگر کافر
بود باشد توبه بکند رغبت بنماز رغبت شود
و هرگاه عاقل و بالغ باشد زیرا که مجنون مرفوع
القلم باشد اما در وقت نماز حبس باید یا ازو
شود اگر زن شوهر دار باشد امر از شوهر
روایت است از غسلهای واجبی شش است
اول غسل جنابت دویم غسل حیض سیم غسل نفاس

چهارم غسل استحاضه وکثیره ومتوسطه پنجم غسل
میت ششم غسل مس میت وغسل سنتی بسیارست
آنجا مذکور نمیشود   از حضرت امام موسی کاظم
منقولست که هرکس وضو بسازد برای صبح کفارهٔ
گناهان شبست واگر نماز شام بسازد کفارهٔ گناهان
روزست وحضرت فرموده که چشمها بگشائید در وضو که
شاید نه بیند چشمهای شما آتش دوزخ
مرویست از حضرت رسول صلعم که اگر کسی نذر کند بخدا که
دو رکعت یا چهار رکعت نماز بگذارم هرگاه ادا نکند آن نماز
واجبست در گردن او تا محشر که آنرا حساب خواهند رسید
که چرا نذر کرده و بجا نیاوردی پس او را محبوس ساخته
در دوزخ اندازند تا آنکه آن گناه آن نماز پاک شود بعد ازان
بیرون آرند   در سبب وضو مرویست که یهودی
نزد رسول صلعم آمد ومسئله چند از و پرسید از جملهٔ آنها
یکی این بود که سبب چیست که وضو واقع میشود
باین چهار موضع که روست و دستها و مسح سر و پاها

وحال

وحال آنکه این موضع ها نظیف ترست از باقی اعضا
جد حضرت فرموده که چون وسوسه کرد شیطان آدم را
که گندم را بخورد چون نظر بر درخت افتاد آبروی
او رفت پس برخواست و بپای درخت رفت از آدم
اول خطا بود که گفت پس گندم را بدست از آن درخت
چید و خورد از حرارت گندم آنچه در لباس تن آدم
بود از جدا شد پس آدم دست خود را بر پیشانی سر
نهاد و بگریه افتاد پس چون خدای تعالی توبه او را
قبول کرد و فرض کرد بر ذریت او از آنکه این حرام بود
بر آدم حال خطاب باری تعالی حلال کرده و حکم
شده که این چهار موضع را بشویید بواسطهٔ آنکه
چشم نظر کرد بر گندم و دستها چیده و مسح سر این
بود که دستها بر سر مالیده و گریه کرد و پاها بجهت
این بود که رفت بپای درخت   دیگر مرویست
که محمد سنان مسئله چند با امام رضا علیه السلام پرسید

که سبب چیست حضرت در جواب او گفت که سبب
وضو که رو و دستها باید شست و مسح سر و پاها
باید که آب وضو دست بکشد که بوی گندم بر طرف
شود چرا که بنده در خدمت پروردگار خود قیام مینماید
باید با این موضع ها پاک باشد چرا که ظاهره ملاقات
کند کراما کاتبین را پس شستن رو از برای جود (؟)
و خضوع است دستها از برای دست برداشتن بر روی
آسمان و پشت دستها در حالت سجود با سماق (؟)
و انگشتان در وقت قنوت حرکت دادن و مسح
سر و پاها کردن از برای آنست که اینها ظاهرند و برا
بر قبله اند در حالت نماز   در سبب غسل جنابت
مرویست که جمعی یهودی آمدند پیش پیغمبر خدا پرسیدند
که سبب چیست که امر کرد خدای تعالی از برای غسل جنابت
و امر نکرد از بول و غایط حضرت فرمود که چون آدم گندم را
از درخت چیست خورد در [illegible] شهوت به جمیع رگها و

غسل

موهای

٥٢

موهای او حرکت کردند که چون او جفت شد آنچه از بیخ هر موی
نزول کند و جمع میشود این غسل بر آدم واجب کرد الله
تا کفاره گناهان او شود تا طهارت او و ذریات او
بود و لذت دیگر برای او از زنانی فرمود در وقت نزول
منی پس واجب کرد خدای تعالی نعمت و لذات نزول
منی و واجب کرد خدای تعالی بر ذریت آدم و اغسال از جنابت
تا روز قیامت و بول از زیادتی آنست که آدمی
میاشامند و غایط از جهت طعامست که میخورند پس
همین قدر شستن واجب کرد گفت راست گفتی
باز گفت یا رسول الله سبب غسل جنابت
چیست فرمود که چون مؤمن نیت غسل کند حق تعالی
در بهشت کوشکی بنا کند که بغسل جنابت
قیام کرده است گواه باشید که من خدای او اند عالمیان
باشم او را آمرزیده کردم به هر موئی که بتن آدمست
هزار حسنه و هزار سیئه را محو کردم و هزار درجه

بلندتر کردانم و چون پهلوانان آنرا شنیدند
هم گفتند صدق الله و صدق رسول الله و بایمان
آوردند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله
روایت که امام همام علی ابن موسی الرضا
علیه السلام فرمود که سبب غسل جنابت
پاکیزگی نظافت است مر انسانرا بآنچه او میرسد
از جنابت بجسد او آنست که آب منی بیرون میآید
از بیخ هر موئی که در جسد اوست پس واجب شد
از برای شستن جمیع جسد و به تخفیف در بول
و غایط آنهم آنست که در اکثر اوقات بهم میرسد
و جنابت از شوق بدنست کمتر واقع میشود و بول
و غایط بالاده بهم میرسد و منی از شوق مرد و زن
روایت است که اگر کسی ترک کند شستن موئی

در غسل

در غسل جنابت عمداً آن مو در آتش است
سوال کردند از حضرت امام جعفر الصادق در باب
غسل میت فرمود که زیرا بیرون میرود از و نطفه
که خلق شده است   از حضرت امام حسین علی
گفت پدرم شنیدم که گفت غسل میت از برای
آنست که چون آدمی بمیرد آب منی که از اندرون
اوست بیرون میآید بر تن او و چون آب سدر
بر میت بزنند از جا حرکت نکند چون کافور بزنند
از جا حرکت کند بر سر مو میآید از بالای مو بند میشه
چون آب خالص زنند تمامی بیرون شود روح
تازه شود از آن خزان میشود   روایت
از حضرت رسول خدا در بیان غسل جمعه آنست
که انصار همیشه کار میکنند و آب میکشند و عرق
ایشان بدبو میشود چون روز جمعه شود مردم

از بوی ایشان متاذی شوند پیغمبر صلعم امر کرد بغسل
جمعه که بلکه روز جمعه پاک باشند و الصحیح بود که هر کسی
بی عذری غسل جمعه را ترک کند از امت من نباشد
بدانکه نماز در مسجد افضلست چرا که در
مسجد ملایکه نزول دارند که داخل که شد شما را خواهند [illegible]
شد و شما را بشارت دهند تا قیامت
روزی اعرابی نزد رسول خدا صلعم آمد گفت یا
رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد من مردم بادیه
نشینم و از مدینه دورم و قادر نیستم که هر جمعه بتوانم
بجناب نبوت حاضر شوم و سعادت جمعه را در
یابم با اهل و عیال روم و ایشان را خبر دهم تا که
ثواب دریابند   حضرت فرمود که چون روز جمعه
آفتاب مرتفع شود دو رکعت نماز کن در رکعت
اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق

در رکعت

در رکعت دویم قل اعوذ برب الناس هفت مرتبه
و ذکر قنوت یک صلوات بجا آورد و سلام
دهد و هفت مرتبه آیة الکرسی بخواند تا ثواب
روز جمعه را دریابد و بحق آن خدائی که برگزیده

زمین و زمان است مرا به نبوت فرستاده که هر مومن
و مومنه که در روز جمعه این نماز را بگذارد من ضامنم
که او را به بهشت برم   و روزی حضرت در مسجد
نشسته بود با اصحاب خود گفت ای یاران خود بدانید
که شما را دعائی تعلیم کنیم که هر دردی و مرضی که افتد
افتاد ضرور هیچ اطبا نباشند   و حضرت امیر با سلمان
گفتند یا ابا ذر یا حضرت فرمود هر که در روز نوروز
باران بگیرد تا چهل روز هر باران که آید آب
بی نجاست باید ظرفی برداشته بگیرد و در جای
پاک بریزد و سوره فاتحة الکتاب و آیة الکرسی
و چهار قل و انا انزلناه هر یکی هفتاد مرتبه بخواند

حضرت

و هفتاد مرتبه الله اکبر و لا اله الا الله بگوید
و هفتاد مرتبه صلوات بر محمد و آل او بفرستد و هفت
روز چیزی ناشتا بخورد بحق حق تعالی خداوندی
که مرا براستی خلق کرده پای میکنم که جبرئیل ع گفت
که حق برداشت هر کسی که این آب را بیاشامد
هر دردی و مرضی که در بدنش باشد بیرون میکند
و اگر فرزندی کسی نداشته باشد این آب بخورد
حق تعالی فرزندی کرامت کند و مقصود حاصل شود
و اگر درد چشم و درد سر بعالم الله و کرم معلوم ازا
پاک کند و زمین گیر نشود و وسوسه شیطانی دور کند
از حضرت امام جعفر الصادق مرویست که
موکل کرده است حق تعالی بر قبر حضرت امام حسین ع
چهار هزار فرشته ژولیده و غبار آلود که بر آنحضرت
گریه میکنند تا روز قیامت و هر کسی که زیارت کند و گریه
کند برای آنحضرت و حال آنکه آنحضرت را شناسد و امام

واجب

واجب الطاعه یاد داند البته فرشتگان مشایعت او
کنند تا بمنزل برسند و اگر بیمار شود بعیادت او میروند
و اگر بمیرد شهید مرده است و تشییع جنازه او نمایند
تا روز قیامت و آمرزش خواهند و حضرت محمد صلعم
فرموده است که هر که خواهد که مسکن او در بهشت باشد
پروا نکند از زیارت مظلوم پس حاضران
گفتند یا پیغمبر خدا مظلوم کیست فرمود ای حاضران مظلوم
حسین است که در کربلا ظلم و ستم خواهد رسید و هر کسی
بزیارت او رود از راه شوق باواز بلند از راه دوستی
رسول خدا و علی و فاطمه را حق تعالی او را برساند به بهشت
برفاقت ما پیغمبر از برای جمع که بخورند تا قیامت و
پیغمبر صلعم فرموده که دنیا بچهار چیز زینت است بعلم علما و عدالت
فرمان فرمایان و دعای فقرا و سخاوت توانگران
و بخشش مالداران حضرت محمد صلعم روزی در مسجد نشسته
با اصحاب خود گفته که ای دوستان بدانید که طنبور نواز

مشهور کردد وانکه روی او سیاه شود ودر دست
طنبور باشد از آتش و هفتاد هزار فرشته بر بالای
سر او ایستاده وهر یک تبرزین آتشین در دست
دارند وبر او میزنند که حال اغنا وخوش خوانی
کن از قبر لالی و زنا کنند چنین محشور کرده
ودوزخی واسازد یکرم چنین باشد وآنحضرت
فرموده است که اگر یک درهم و یک دینار بر آن کسانی
که این اسلحه دارند بدهند خیانت کرده هفتاد مرتبه
با مادر خود زنا کرده ودر روز قیامت مسلط کرداند
بر او بعدد موی مار که هر یک مانند کوه باشد
وعرض آن بقدر ده فرسخ باشد وکسانی که این
اسلحه که دارند نگاه کنند خیانت که فرج مادر نگاه
کرده مردی بخدمت حضرت رسول خدا صلعم آمد
گفت یا رسول خدا من هفتاد روز راه آمدم
که هفتاد مسئله از تو بپرسم پس آنحضرت فرموده
که سوالهای

که سوالهای خود را بگو آنمرد گفت چه چیز بزرگتر است
از آسمان وچه چیز وسیع تر است از زمین و
چه چیز ضعیف تر و ناتوان تر است از یتیم وچه
چیز گرم تر است از آتش وچه چیز خنک تر است از
زمهریر وچه چیز بی نیاز تر است از دریا وچه چیز
صلب تر است از سنگ آنحضرت فرمود که سوالهای
تو بهتان وافترا بزرگتر است از آسمان وحق
وسیع تر است از زمین ودروغ گو ضعیف تر است
از یتیم وحرص گرم تر است از آسمان آتش
ومحتاج بودن بکی که بخیل وحرص باشد و
خنک تر از زمهریر وبی نیاز تر از دریا دل کافر
ومردی آمد بخدمت رسول خدا صلعم گفت فقیر
چیست فرمود چیزیست که حق تعالی عطا نکرده است
شکر باید که نزد خدا کرام کوده باشد وآنحضرت

فرمود که حق تعالی خلایق را از خاک زمین آفرید
و پیغمبران و فقرا مومنان را از خاک بهشت پس
هر کسی که خواهد در عهد پیمان خدای تعالی
باشد باید که فقرا را گرامی دارد و حق تعالی
فرمود که فقیران چراغ توانگرانند و اگر فقیران نبودی
توانگران هلاک شدی و آنحضرت فرمود که الدارانی
در دنیا بقاند الله و دولت فقرا در آخرت الله از آنحضرت
منقولست که هر کسی بگوید لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله حق تعالی خلق کند
از نفس او فرشته که دو بال داشته یکی در مشرق
و یکی در مغرب هزار سر دارد هر سر روی و هر دهانی
چون که فرشته میاید قیامت و اول کسی میگوید
برخیز و داخل بهشت شو بتحقیق که از حساب
حشر و عذاب جهنم نجات یافته   و صحبت
زن آنحضرت فرموده است که هر که بر روی زن بخندد
برای اوست

زن

برای اوست ده حسنه چون خود را ببوسد
برای اوست ده حسنه و چون بغل گیری کنند
برای اوست سی حسنه و اراجع شوی برای اوست
چهل حسنه و چون غسل جنابت کند حق تعالی
خلق کند برای او سیصد ساله و هر قطره از آب
غسل جدا شود تسبیح کند برای آنمرد و زن طلب
آمرزش کنند تا روز قیامت و از جهت الحم [illegible]
کنند تا قیامت مگر تا عالمی   و از آنحضرت
که سه کس [illegible] حق تعالی در کعب او قرار نداده یکی
آنکه درخت برید باشد دیگر آنکه ذبح کردن
گاو باشد دیگر فروختن غلام و کنیز باشد و از آن
حضرت منقولست که جماعتی هستند صورت حیوان
میسازند عذاب ایشان بسیارست تا قیامت
مرویست که حضرت رسول خدا با ابن مسعود

٥٧

گفت هر که در حلقهٔ عالم بنشیند برای آنکه یک حرف
یاد گیرد و ضبط کند بهتر است برای آنکه آزاد کند
هزار بنده و هر که بر روی عالم بنشیند بهتر است
که در راه خدا اسب داده در راه جهاد و فرموده است
که هر که نظر کند بر روی عالمی و شاد گردد سد بار آنکه
حق تعالی فرشته را بفرستد طلب آمرزش کند
تا قیامت و برای آنکه خواب کردن علما بهتر است
از عبادت نادان و هر کسی با عالم هم نشینی
کند در دنیا گویا با من هم نشین که در آخرت در بهشت
خواهد نشانید و حضرت رسول الله منقول است
که دهن خود را وا کنید در بحث علما راه آخرت را
و حضرت رسول خدا فرموده که نظر کنید بر روی عالمی و شاد
گردد حق تعالی خلق میکند از این نظر کردن و شاد
گردیدن فرشته حکم کند در بهشت طلب آمرزش
تا قیامت فرموده است که هر کس سخنی یاد گیرد

ازعالم

از عالم خواه با آن عمل کند یا نکند فرموده است
که هر کس بدیدن عالمی برود گویا بدیدن من آمده است
و اگر کسی با عالمی مصافحه کند گویا با من مصافحه کرده
و هر کسی با عالم هم نشینی کند گویا با من هم نشینی
کرده باشند و از حضرت رسول خدا صلی الله فرموده
که هر کس روز ده بار بگوید لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله در روز قیامت میاید
روی او مانند شب چهارده مه بدر رخشد و حضرت
رسول فرموده که یک نماز با وضو مسواک کردن بهتر است
از هفتاد وضوی بی مسواک و فرموده است
که مسواک کنید وضو خوشنودی پروردگار عالمیان است
و حضرت رسول فرموده است که شش چیز از سنتهای
پیغمبران مرسلست اول علم و بردباری دوم حیا
سیم حجامت کردن چهارم مسواک کردن پنجم بوی خوش

ششم جماع بسیار کند وحق تعالی رحمت
کند بر جماعتی که در حالتی وضو مسواک کنند
وحضرت رسول ص فرموده که دهن را مسواک کنید
که دهن را خوشبو کند و دندانها را محکم کند و یک نماز
با مسواک بهتر است از هفتاد نماز بی مسواک
وحضرت محمد صلوات الله منقولست که هفتاد
نجات روز اذان بگوید بنویسند براتی برای آتش دوزخ
و هر کسی که اذان بگوید بهشت برای او واجب
شود و پنج نماز فریضه اذان بگوید از
روی ایمان واخلاص حق تعالی بیامرزد گناهان
گذشته او را بیامرزد وحضرت رسول صلی الله
فرموده است که سه کسند که حق تعالی ایشانرا نگاه
دارد یکی آنکه شهید شده باشد دویم آنکه مؤذن
باشد سیم آنکه در روز جمعه و شب جمعه مرده باشد
والیضا فرموده است که سعی کنید از آن بجهت اذان

گفتن

گفتن بطلا و نقره وفرموده است که چون جمعی باشند
که نماز جماعت منعقد توانند شد هر گاه بجماعت
نماز گذارند افضل است از آنکه تنها گذارند هر گاه پنج
هر گاه بقدر ده نفر باشند و اگر کسی اذان را
وآنچه مؤذن گوید گفتن شهادتین در وقت
جان کندن زبان او سلین شود اگر کسی
اقامه را نگوید مثل آنکه روی او سیاه شود
وحضرت رسول ص فرموده است که سه کسند
که در سایه بخرند روز محشر سایه نیست مگر سایه
عرش الهی یکی آنکه امام عادل باشند و یکی
مؤذن که وقت نماز حفظ کند و یکی آنکه خانه
که پنجاه آیه قرآن خوانده شود حضرت رسول ص
فرموده است که نماز جماعت گذارد زیادتی دارد
بر نمازی که تنها گذارد بقدر صد بیست نماز
فرموده است که نمازهای حق تعالی نماز صبح است که در روز جمعه

وبعد از آن بنشینید و ذکر حق تعالی که هرگاه کسی بنماز
جماعت حاضر شود می‌نویسند حق تعالی برای او هر گامی
رفتن و آمدن ده حسنه و محو بر طرف میکنند و ده درجه
بلندتر میکنند در آخرت فرموده است که سید بزرگ
روزها روز جمعه است و فرموده است که روز جمعه
غسل کنید گناهان و خطاهای او کفارهٔ او شود
فرموده است که شب جمعه و روز جمعه بیست چهار
ساعت میشود و آزاد [illegible] کند او را از آتش
و فرموده است که غسل جمعه کفارهٔ گناهان او میشود
تا جمعه دیگر و فرموده است که دو کس اند که در قبر عذاب
بکرده نمیشود یکی آنکه ماه رمضان مرده باشند و یکی
آنکه در روز جمعه مرده باشد اگر کسی غسل جمعه را
ترک کند بیرون عذر یک اشرفی تصدق کند و اگر
کسی روز جمعه غسل کند برای او است اجر و صد شهید
و فرموده است که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی
و زن مسلمانه . و از حضرت پیغمبر صلعم منقول است
که مسجد خانهٔ پرهیزگار است و فرموده است که ببینید
که امتان

که امتان من در وقت نماز داخل مسجد شوند و ملا
زمت و ملازمت بمردم میکنند بیچاره‌ای برهید
گاو محو منست و فرموده است رسول خدا که سخن
دنیائی بگوید حق تعالی عمل چهل ساله او را حبط
و نابود کرد اند .. و فرموده است که هرگاه جمعی بمسجد
آیند و سخن دنیا در مسجد گفته شود آنجا
مسجد بلعد میشود و از ایشان شکوه میکنند فر
شتگان میگویند بار کرد بدرستی که حق تعالی
ما را فرستاده که ایشان را هدایت کنیم و حضرت
محمد صلعم فرموده است که هر کسی در مسجد چراغی
روشن کند مادام که آن چراغ روشن است فرشتگان
برای طلب آمرزش او خواهند و اگر کسی در مسجد
حصیر در مسجد ببندانند هزار فرشته بجهت
او طلب آمرزش خواهند تا حصیر پاره شود و حضرت
رسول صلعم فرموده که در نماز کردن عمامه بر سر ببندید علی

الخصوص در روز جمعه و دو رکعت نماز با عمامه بهترست
از هفتاد نماز بی عمامه   و حضرت رسول صلعم فرموده است
که اگر روزه دار را دو فرح و شادی است یکی در وقت
افطار کردن و یکی ملاقات کردن با حضرت پروردگار
فرموده است که بوی دهن روزه دار نزد خدای تعالی
خوشترست از بوی مشک   و فرموده است که هر که روزه خود را
بر خانه خود صرف کند تا سال دیگر گناه بر او نوشته نشود
و اگر پیش از ماه مبارک بمیرد در قیامت که بیاید گناه ندارد
فرموده است که روزه دار هرگاه با کسی افطار کند فرشته
گان صلوات صلوات بر محمد و آل او میفرستند و طلب
آمرزش تا قیامت تا از چیز خوردن فارغ شود
فرموده است که هر چیز را زکوة هست و زکوة بدن روزه
روزه داشتن و خواب روزه دار عبادت است و سخن
گفتن روزه دار مثل تصدق کردن در ثواب آن
فرموده است که اگر مثلا فکر اخروی کنید و گناه توبه
توبه کنید با آنکه کسی است که گناه نکرده باشد   و فرموده است

که هر درد

که هر درد را دوائیست دوای گناه توبه است   فرموده است
که چیزی نزد حق تعالی محبوب‌ترین و دوست‌تر نیست از آنکه گنهکار
باز دنیا و ما فیها که و توبه کند   حضرت فرموده که توبه کنید
و نا امید مباشید   و باز حضرت فرموده که توبه کنید و نا امید
مباشید که نا امید شدن بدرگاه حق تعالی از رحمت الهی
نزد او کفرست   و فرموده که تعجیل کنید در نماز گذاردن
پیش از آنکه وقت نماز بیرون رود و نماز فوت
شود و تعجیل کنید در توبه کردن پیش از آنکه مرگ شما
دریابد   و فرموده است که توبه کنید بسوی حق تعالی
پیش از مرگ   و حضرت رسول صلعم فرموده است که فقیر
فخر منست و بآن افتخار میکنم در روز قیامت
فرموده زینت مردانست در میان مردمان زینت است
نزد حق تعالی در قیامت   و فرموده که دوست داشتن
فقیر از اخلاق و اوصاف متکبران است   فرموده است
که فقر خزانه ایست که از خزانه خدای تعالی   فرموده است
که هر چیز را کلیدیست و کلید بهشت دوستان داشتن فقرا ست
و فرموده که زنا کردن بلکه آنست که راه رحمانی و رحمت

61

دست آنست که برای زنا کردن چیزی از دلالها یا آنها نگاه
دلاله و نزد یک خود آورد و زنای چشم آنست که بزن نامحرم
نظر کند و هر گاه کسی زنا کند بگیر یته سبب آنست که عبادت
هفتاد ساله او را حبط و نابود گرداند وفرموده است
که شرک ورزیدن بخدا سو کند گناه عظیم ترینست از نیکه
مردی نطفه خود را در رحم زنی دیگر گذارد که بر او حلال
نباشد وحضرت محمد رسول خدا که هر گاه کسی روی
پسری را از روی میل ببوسد حق تعالی او را از آتش جهنم
عذاب خواهند کرد هر چند با ابراهیم و عیسی و موسی باشید
فرموده که هر گاه پسری را از روی میل ببوسد حق تعالی
در قیامت بر سر او لجام کنند که آتش باشد و چنان باشد
که مادر خود را زنا کرده و چنان باشد که هفتاد دختر باکره را
ناقص کرده باشد و قیامت را نه بیند جای او در ته نار است
واز آن جهنم عقرب و مار و عقرب همیشه بگزند
وحضرت پیغمبر رسول خدا فرموده است که هر کس در دنیا خمر بیاشا
مد در آخرت شراب بهشت نخواهد دید و هر کسی که وقت
شام خمر بیاشامد مشترک میشود با شیطان و هر وسوسه شیطا
نست و چون صبح شود واجبست بر او که غسل کند بجوی
که از جنابت

که از جنابت غسل میکنند وفرموده است که خمر خورنده
چنانست که بت را سجده کند وفرموده که خمر
بیاشامد مانند آنست که بلات و منات و عزای بت را
گرفته وفرموده است که شارب الخمر ملعونست
و هر گاه کسی خمر بیاشامد پس بتحقیق که کافر شده است
جناب پیغمبر فرمود که بگوئید پدر و مادر خود مهربانی
کنید هر چه خواهی بمراد برسی و هرگز آتش نخواهی دید
و بگوئید که هر که عاق والدین دلالهم روی بهشت را نخواهی
دیدن واز آن منقولست که خشنودی حق خشنودی
پدر و مادر است وفرموده است که هر که صلح کند و او با پدر
و مادر باشد واز و راضی و خشنودی باشد گشوده میشود
بر روی او درهای بهشت و هر کسی که دشنام کند پدر
و مادر را از و راضی نباشد درهای آتش گشاده میشود
برای او وفرموده است که نیکی کنید پدر و مادر
خود را که کفاره گناهان ایشان میشود و نیکی
کنید پدر و مادر خود را و از ایشان آزار مکنید

۶۲

بدرستی که حق تعالی شما آزار میکنند در روایت
فرموده است که اگر یک چوب به پدر و مادر خود بزند
بوی بهشت را نمی شنید   و حضرت امام جعفر
الصادق فرمود که ادب کردن از شما فرزند خود را
بهتر است از آنکه هر روز یک صاع تصدق کنند و نظر کردن
فرزند بر روی [illegible] است و هر که نظر کند فرزند خود را
مثال نظر [illegible] است   و فرموده است که دوست داشتن
فرزند حایل است از آتش دوزخ و چیز خوردن [illegible]
با ایشان برات نجات از آتش دوزخ و گرامی [illegible]
فرزند [illegible] پل صراط است   فرموده است که بهشت
را دری است که او را فرح گویند [illegible] داخل بهشت
نمیشوند مگر کسی که شادمان و خوشحال گردانیده باشند
و فرموده است که تواضع کنید برای خدا و تواضع
کند حق تعالی او را بلند مرتبه میگرداند و هر کس تکبر کند
و فروتنی کند حق تعالی او را پست مرتبه میگرداند
و فرموده است که نیست مگر که نیست آنکه در زنجیر است
یکی تا باسمان هفتم و یکی تا طبقه هفتم زمین پس هرگاه

تواضع

تواضع و فروتنی کنید حق تعالی بزنجیر اول او را
بلند گرداند تا باسمان هفتم و اگر تکبر و بزرگی کند
حق تعالی بزنجیر دویم او را پست میگرداند تا طبقه
هفتم   آنحضرت فرموده که تواضع کنید برای
تواضع کننده کان [illegible] پس شما نیز برای ایشان
تواضع کنید و ببینید تکبر کننده کان را پس شما
نیز تکبر کنید   و از آنحضرت منقولست که تواضع
اصل اینست که ابتدا کنی بر مسلمانان که با تو ملاقات
کنند   و حضرت رسول خدا منقولست که تندرستی
و عافیت از بلاها ده جزو است سبب آن شدن
و خاموشی است و ترک کردن هم نشستن سفیهان
و بی عقلان است   و فرموده است که هر کس در دنیا
سیر بخورد و شکم نفخ کند آخرت همیشه گرسنه باشد
و فرموده که هر که در دنیا کم بخورد آخرت همیشه سیر باشد.
و هر کس در دنیا سیر بخورد و حرام خواهد بود
و آنحضرت فرمود که زنده گردانید دلهای خود را بکم
خوردن و کم خندیدن و کم خوابیدن و پاک گردانید

دلهای خود را بکر بنگرید تا نظر کنید بعظمت و بزرگواری
خدای تعالی   آنحضرت منقولست که قهقه خندیدن
بسیار است ظلمت سبب تاریکی قبر است و لعنت کند
پروردگار عالم در هرش   هرکه در دنیا بخندد
در آخرت همیشه خواهد گریست و مستوجب دوزخ گردد
و خندیدن بسیار تبسم کند شیطان و انگشت
کند فرح ایشانرا   و حضرت رسول صلعم فرموده است
که دیدن بیمار مرتبه اول واجبست و فرموده است
که عیادت کردن واجب و لازم است بعد از سه روز
حضرت فرمود هرکس بدیدن بیمار رود وقتی
که بیرون رود با هفتاد هزار فرشته و طلب آمرزش
میکنند برای باز گردد   فرموده است هرکه بدیدن
بیمار مسلمانی برود بهشت بر او رفیق خواهد بود
و عیادت کننده فرو میرود در رحمت پروردگار
فرموده است که عیادت بیمار آنست که دست خود
بر پیشانی او بگذارید و بپرسید که حال و چگونه است

وایضا

فرموده است که مرگ امر خیر است   بر چهار قسمست
مردن علما و مردن مالداران و مردن امرا و مردن
فقیران   اما مردن علما پس رخنه ایست در دین و
مردن مالداران حسرت و پشیمانی برای ایشان
و مردن امرا و فرمان فرمایان فتنه و آفت است در دنیا
برای آخرت   و آنحضرت فرموده است که هر کدام
عالم بمیرد گریه میکنند برای او آسمانها و زمینها
و ساکنان آنها تا هفتاد روز هرکسی که سبب مردن
عالم غمگین نگردد او منافقست   از حضرت
پیغمبر صلعم منقولست که قبر چمنی است از چمنهای بهشت
و کوهیست از کوههای دوزخ   فرموده است که هر مؤمن باشد
در قبر جنت میشود سبزه و قدر هفتاد ذرع گشاده میگردد
و قبر او منور میگردد مانند ماه چهارده و فرزند آدم اگر میداند
که عذاب قبر چگونه است و عیش دنیا بچکار آید هرگز
لحظه از عبادت غافل نشده بود   فرموده است
که قبر اول منزلیست از منزلهای آخرت و هرکسی از
قبر عذاب بکشد بعد هم بر او دشوار گذرد   حضرت

صبر

رسول صلعم فرموده است که صبر کنید در نزد مصیبت چنانست
تصدق کردن ثواب است   فرموده است که صبر کنید که حق
تعالی بآن وصیت و سفارش نموده هر کسی که آنرا حفظ
کند نجات یابد هر کس که در صبر ضایع کند حال کسی دیده
و فرموده است که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرستاد
که ای موسی هر کس راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای
من و شکر نکند بر نعمتهای من پس طلب کند پروردگار

مذمت

دیگر سوای من   و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده با اصحاب خود
که حذر کنید از همنشینی مردگان با اصحاب گفتند یا رسول الله
کیستند حضرت گفت مالداران و توانگرانند   فرموده است
که چهار چیز است که عمر را زیاد میکند یکی تزویج کردن خواستگا
ری نمودن دختران باکره دویم غسل کردن با آب گرم سیم
خوابیدن بر پهلوی چپ چهارم خوردن سیب در سحر
و فرموده است که نکاح در آورید مردان بی زن
و زنان بی شوهر را از غلامان و کنیزان خود را اگرچه
ایشان فقیران باشند و حق تعالی اغنیا میگرداند ایشانرا
و حق تعالی صاحب فضل و داناست   و حضرت رسول
فرموده است که تزویج کنید زنرا که بسیار زاینده

هرچند

هرچند سیاه باشند و زن بسیار زاینده هرچند
که مقبول است بهتر است هر زنی که حسن و جمال
داشته باشد و نزاید   فرموده است که بدترین
شما عزبانند و هر عزبی برادر شیاطینند و
زن بخواهید که زن برکت خانه است   و فرموده است
که تزویج کنید بر حلال خود و سعی کنید تا زنان و مردان

٦٥

بهم برسند ایشانرا فرزندی حق تعالی حوریان
را بهشت ها در قیامت تزویج نمایند برای هر کامی
که بجهت این امر با کلام با ایشان نموده ثواب عبادت
یکسال است   و آنحضرت بحضرت امیر فرموده که یا علی
هرگاه در شب اول که عروس بخانه شما بیاید کفش
او را از پا بیرون کنید و او را بنشانید و پایهای او را
بشوئید و آب را در خانه خود بریزید که برکت خانه است
بدرستی که هرگاه چنین کنی حق تعالی بیرون میبرد
از خانه تو هفتاد قسم فقر و بیچیزی و نازل میسازد
بر تو هفتاد قسم نوع رحمت برکت خانه که بر سر عروس

وقار دهید برکت را در هر گوشه و ایمن شود عره
از هر آزار و یک هفته منع کنید از خوردن سیر و سرکه
و کندنا و سیب ترش حضرت امیر گفت از خوردن
اینها چه نفع کنم فرمود بجهت آنکه سیر رحم را سرد میکند
و سرکه خوردن حایض هرگز پاک نمیشود و کندنا حیض
را در شکم نمیگذارد حیض او آزار برو میرسد یا علی
جماع مکن با زن خود در شب اول که هرچه باشد از آنکه اگر
برص و جذام بهم میرسد یا علی هرگاه جنب باشی قرآن
مخوان بدرستیکه میترسم که نازل شود آتش [illegible]
زن تو از ترا یا علی امت من را جماع با زن [illegible]
با یک [illegible] و [illegible] در [illegible] لله بر [illegible] نباید با
یکدیگر دشمن میشوند بجز آنکه زن را طلاق خواهی داد
یا علی با زن جماع مکن در شب عید فطر و عید
بدرستیکه هرگاه فرزندی بهم رسد نخواهد ماند
بدرستیکه در زیر میوه دار و در روی آفتاب جماع
مکن در سختی و فقر و بیچیزی خواهد آورد هرگاه
حامله زن باشد جماع مکن در [illegible] شوهر گاه فرزند
[illegible] آید



